

تحلیل گفتمان انتقادی توهم مضاعف (غرب‌زدگی) و آرمان‌شهرخواهی و راه‌های مقابله با آن در رمان «سگ و زمستان بلند» از آثار مکتب پوپولیسم (بر اساس رویکرد «نورمن فرکلاف»)

پروین غلامحسینی^۱

پرستو کریمی^۲

حمیدرضا قانونی^۳

جهانگیر صفری^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۳/۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۱۴

10.22080/RJLS.2022.23630.1305

چکیده

تحلیل گفتمان انتقادی، رویکردی است که زبان را به عنوان شکلی از کارکرد اجتماعی بررسی می‌کند و بر نحوه‌ی بازتولید قدرت اجتماعی و سیاسی به وسیله‌ی متن و گفتگو تأکید می‌کند. گفتمان‌شناسی یا تحلیل گفتمان یا تحلیل کلام به مطالعاتی اطلاق می‌شود که زبان نوشتاری، گفتاری یا نشانه‌ای را تجزیه و تحلیل می‌کند. روشن‌فکران مشروطه‌خواه متأثر از ادبیات اروپا در راه تحول‌طلبی، نقد ادبیات گذشته را آغاز کردند و خواستار ادبیاتی شدند که به کار بیداری مردم و ایجاد تغییرات سیاسی بیاید. گروهی، سعادت جامعه‌ی ایران را در تقلید همه‌جانبه از غرب پنداشتند (غرب‌زدگی). گروهی با تأکید بر نظام ارزش‌های بومی، فرهنگ اسلامی - ایرانی و... راه‌حلی اصولی برای رسیدن به پیشرفت یافتند. در این پژوهش سعی شده که نحوه‌ی تعامل گفتمان «غرب‌زدگی» در رمان «سگ و زمستان بلند» با مسائل سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک، شناسایی و چرایی تولید هر گفتمان مشخص شود و همچنین مختصه‌های زبانی و فرازبانی مؤثر در خلق این اثر بر اساس روش «تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف» بررسی گردد. نکته‌ی مهم این است که باید در تغییر و تحولات اجتماعی به تغییر ایدئولوژی‌ها، محتوا و جانمایه‌ی آثار و نکات زبانی و بلاغی به ویژه نمادها و استعاره‌ها توجه کرد. چه بسا تغییر در برخی از نمادها، استعاره‌ها و تمثیل‌ها می‌تواند شاخصی برای ارزیابی جنبه‌هایی از تحولات اجتماعی و فرهنگی

^۱- دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران. رایانامه: parvin2012gh@yahoo.com

^۲- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران. (نویسنده‌ی مسؤول)، رایانامه: parvin2016gh@gmail.com

^۳- استادیار دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. (نویسنده مسؤول) رایانامه: hrghanooni@pnu.ac.ir

^۴- استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران. رایانامه: safari-j@sku.ac.ir

باشد. شاید علت اصلی کندی در تغییر مفهوم و نقش نمادها و استعاره‌ها به این واقعیت مربوط می‌شود که با زندگی اجتماعی و روزمره‌ی ما سخت درهم تنیده شده‌اند و جدا کردن آن‌ها به توانایی انتزاعی قوی‌تری نیاز دارد.

کلیدواژه‌ها: تحلیل گفتمان، رویکرد انتقادی نورمن فرکلاف، گفتمان غرب‌زدگی، شهرنوش پاریسی‌پور، سگ و زمستان بلند.

۱- مقدمه

در متون جدید درباره‌ی مفهوم مردم‌نگری گفته‌اند: «مردم‌نگری، عوام‌گرایی یا پوپولیسم، آموزه و روشی سیاسی است در طرفداری کردن یا طرفداری نشان دادن از حقوق و علایق مردم عامه در برابر گروه نخبه.» (آقابخشی و افشاری‌راد، ۱۳۷۴: ۱۰۰) در نهضت‌های پوپولیستی، معمولاً ائتلافی آشکار یا ضمنی، میان طبقات مختلف با منافع متفاوت و گاه متعارض برقرار می‌شود که پژوهشگران معتقدند: «تداخل اقشار گوناگون در این نهضت‌ها به طور عمده ناشی از عدم تشکّل طبقاتی و عدم وجود مرزبندی روشن طبقاتی است.» (همان: ۱۰۱) در متون سیاسی، پوپولیسم را «دارای مشخصات عوام‌فریبی، تقدیس شخص رهبر فرهمند، تکیه بر توده‌های مردم، نداشتن ایدئولوژی مشخص، اصلاح‌طلبی، بورژوازی بودن و عناصری از ضدیت با امپریالیسم و ملی‌گرایی است.» (آشوری، ۱۳۸۸: ۳۰۰)

۱-۱- بیان مسأله

تحلیل گفتمان انتقادی، رویکردی بینارشته‌ای برای مطالعه‌ی گفتمان است که زبان را به عنوان شکلی از کارکرد اجتماعی بررسی می‌کند و بر نحوه‌ی بازتولید قدرت اجتماعی و سیاسی به وسیله‌ی متن و گفتگو تأکید می‌کند. گفتمان‌شناسی یا تحلیل گفتمان یا تحلیل کلام، یکی از زیرشاخه‌های علم زبان-شناسی به مطالعاتی اطلاق می‌شود که زبان نوشتاری، گفتاری یا نشانه‌ای یا هرگونه پدیده‌ی نشانه‌شناختی را تجزیه و تحلیل می‌کند. موضوع تحلیل گفتمان (نقل قول، متن نوشته‌شده و گفتار) در قالب رشته‌های منسجمی از تعدادی جمله، گزاره، عبارت، گفتار و مناظره تعریف می‌شود. زبان‌شناسی تاحدودی به این حوزه نزدیک است؛ با این تفاوت که در تحلیل گفتمان به جای ساختار متن، در پی کشف ویژگی‌های اجتماعی - روان‌شناختی فرد/ افراد هستیم. تحلیل گفتمان در حوزه‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی شامل زبان‌شناسی، علوم آموزشی، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، مددکاری، روان‌شناسی شناختی، روان-شناسی اجتماعی، مطالعات منطقه، مطالعات فرهنگی، روابط بین‌الملل، جغرافیای انسانی، مطالعات

ارتباطی، مطالعات کتاب مقدس و مطالعات ترجمه کاربرد دارد که هر کدام مفروضات، حوزه‌ی تحلیل و روش مختص خود را دارد. (ر.ک: فرکلاف، ۱۳۷۹: ۸)

۱-۲- پرسش‌های پژوهش

پژوهشگران برآنند در روند این پژوهش به پرسش‌های زیر پاسخ دهند:

- گفتمان‌های غالب موجود در رمان «سگ و زمستان بلند» کدامند؟
 - پارسی‌پور در تبیین دیدگاه خود چگونه از ابزار کلامی بهره برده است؟
 - عوامل بیرونی تأثیرگذار در ظهور و عدم ظهور اندیشه‌ی پارسی‌پور کدامند؟
- ۳-۱- روش تحقیق

در پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی، یکی از گفتمان‌های غالب رمان‌های سیاسی - اجتماعی مربوط به دهه ۱۳۵۰ (گفتمان غرب‌زدگی) با تکیه بر رمان «سگ و زمستان بلند» شهرنوش پارسی‌پور و با توجه به رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف بررسی می‌شود. در این شیوه به کمک ابزار زبان‌شناختی می‌توان لایه‌های زیرین معانی این رمان را با توجه به عواملی چون بافت تاریخی، فرایندهای اجتماعی، سیاسی و... آشکار کرد. روش تحلیل این گونه است که ابتدا با پردازش لایه‌های مختلف آثار (لایه‌ی واژگانی، عوامل جامعه‌شناسیک و بافت موقعیت)، گفتمان‌های غالب دارای بار ایدئولوژیک (در زمینه غرب‌زدگی) گزینش می‌شود. در ادامه، گفتمان‌ها بر اساس نظریه‌ی نورمن فرکلاف در سه سطح توصیف، (از نظر توجه به انتخاب نوع واژگان از میان مدلول‌های موجود، روابط هم‌نشینی واژگان، کاربرد اسامی خاص و به طور کلی، تحلیل انتزاعی متن که گاه ایدئولوژی نویسنده را در بردارد) تفسیر (توجه به جنبه‌ی بینامتنی) و تبیین (توضیح چرایی تولید این چنین متنی از میان امکانات موجود در آن زبان برای تولید متن، در ارتباط با عوامل جامعه‌شناختی، گفتمان، ایدئولوژی و قدرت و دانش فرهنگی - اجتماعی) تحلیل می‌شود.

۱-۴- پیشینه‌ی پژوهش

در زمینه «تحلیل گفتمان انتقادی» پژوهش‌های گوناگونی صورت گرفته است؛ که برخی از آن‌ها عبارتند از:

- قنبری (۱۳۸۲)، «مقایسه تحلیل انتقادی گفتمان داستان کوتاه معاصر بزرگسالان و داستان‌های کوتاه معاصر نوجوان»؛ به راهنمایی لطف‌الله یارمحمدی؛ این تحقیق به بررسی و مقایسه ساختارها و مؤلفه‌های

گفتمان‌مدار موجود در داستان‌های کوتاه معاصر بزرگسال و نوجوان پرداخته است و سعی در بیان این مطلب دارد که تا چه حدود و به چه منظور نویسندگان ادبی در آثار خود از این ساختارها و مؤلفه‌ها استفاده نموده‌اند.

- حسینی (۱۳۹۶)، در پایان‌نامه «بررسی تطبیقی تحلیل گفتمان انتقادی در دو رمان الارض عبدالرحمن الشرقاوی و جای خالی سلوچ محمود دولت‌آبادی بر اساس نظریه فرکلاف» به توصیف متن دو رمان به لحاظ ساختار زبانشناسی، تفسیر بافت موقعیتی، گفتمان‌های بینامتنی، تبیین ساختارهای به کار گرفته شده در دو رمان (الارض عبدالرحمن الشرقاوی و جای خالی سلوچ محمود دولت‌آبادی) پرداخته است.

- آقاگل‌زاده و غیاثیان (۱۳۸۶)، «رویکردهای غالب در تحلیل گفتمان انتقادی»؛ در این مقاله سعی شده است تا با مروری بر خاستگاه تحلیل گفتمان انتقادی و معرفی مکاتب تأثیرگذار بر آن، به بیان اشتراکات و افتراقات رویکردهای غالب در آن پرداخته شود. پژوهشگران در پایان به این نتایج رسیده‌اند که با وجود تفاوت‌هایی که در رویکردهای غالب در تحلیل گفتمان انتقادی به چشم می‌خورد، همه هدف واحدی را دنبال می‌کنند و آن نشان دادن رابطه دیالکتیک میان زبان، قدرت و ایدئولوژی و نقش مؤثر زبان در تجلی قدرت و مشروعیت‌بخشی به روابط نابرابر اجتماعی است. قدرت از زبان مشتق نمی‌شود؛ بلکه زبان برای مبارزه با قدرت، برای فروپاشی آن و ایجاد تغییر در توزیع آن به کار گرفته می‌شود.

- ذوالفقاری و دسترنج (۱۳۹۸)، «بررسی آیات «تحدی» براساس نظریه تحلیل گفتمان انتقادی «نورمن فرکلاف»؛ این پژوهش در پی رهیافتی جدید به منطق نزول آیات تحدی با روش توصیفی-تحلیلی و بر پایه تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف، به بررسی چگونگی تعامل زبانی قرآن با اوضاع خفقان‌آور مسلط بر زمان می‌پردازد و چگونگی پیوند آیات تحدی با قدرت مسلط بر جامعه را در سه لایه توصیف، تفسیر و تبیین بررسی می‌کند. نتیجه پژوهش حاکی از آن است که گفتمان تحدی، تحت تأثیر اوضاع سیاسی حاکم، به ویژه رفتار مشرکان، شکل گرفته و نمود تأثیر متقابل قرآن بر کنش مشرکان است.

- منتظری و دیگران (۱۳۹۷)، «تحلیل گفتمان انتقادی «وظایف مرید» از دیدگاه قشیری براساس رویکرد فرکلاف»؛ در این پژوهش باب آخر رساله قشیری که دربرگیرنده سفارش به مریدان است، بر اساس نظریه فرکلاف تحلیل شده است. در این بررسی نتایج نشان می‌دهد که ایدئولوژی قشیری در شیوه استفاده از عبارات و کلمات آشکار می‌شود. گفتمان‌های مسلط بر این باب شامل تعظیم، تسلیم مرید در برابر پیر هستند که به بازنمایی اوضاع اجتماعی و فرهنگی و سیاسی پرداخته‌اند.

- شرکت مقدم و دیگران (۱۴۰۰)، «تحلیل گفتمان انتقادی شما که غریبه نیستید براساس رویکرد نورمن فرکلاف»؛ پژوهشگران در پایان به این نتایج دست یافته‌اند که موضوع این داستان، از یک سو فقر و بی‌سوادی حاکم بر جامعه و اوضاع نابسامان اجتماعی روستاها و از دیگر سو احساس آزادی و تلاش برای دستیابی به قدرت نزد شخصیت‌های اصلی داستان که در کلمات و عبارت‌های متن نهفته، است. در سطح تفسیر، نویسنده به خوبی توانسته فضای عاطفی و روانی حاکم بر اوضاع اجتماع آن دوره را تفسیر کند. در سطح تبیین، تقابل بی‌سواد و سواد، فقر و ثروت فضای داستان را در هیجان تقابلی فرو برده است.

با توجه به جستجوهای صورت گرفته در زمینه‌ی تحلیل گفتمان «غرب زدگی»، رمان «سگ و زمستان بلند» با توجه به رویکرد انتقادی نورمن فرکلاف، کمتر مورد توجه منتقدان قرار گرفته است. از این رو، پرداختن به این رمان می‌تواند فتح بابی برای ورود به دنیای اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی نویسندگان باشد.

۲- مبانی نظری

اصطلاح «تحلیل گفتمان» را اولین بار زلیگ هریس^۱ (زبان‌شناس آمریکایی و متخصص ریاضی) به کار برده است. او به همراه چارلز فرانسیس هاکت^۲ (از برجسته‌ترین زبان‌شناسان آمریکایی)، روش ساخت‌گرایی را در توصیف زبان گسترش داد. بررسی‌های زلیگ هریس به زبان‌شناسی ساخت‌گرا، دقت بیشتری بخشید به طوری که کتاب او با نام «زبان‌شناسی ساختاری» (۱۹۵۱)، اوج زبان‌شناسی ساخت‌گرا را نشان می‌دهد.

1. Zellig Harris
2. Charles F. Hockett



بعد از هریس، برخی از زبان‌شناسان، تحلیل گفتمان را نقطه‌ی مقابل تحلیل متن دانسته‌اند. به اعتقاد این عده، تحلیل گفتمان شامل تحلیل ساختار زبان گفتاری - مانند گفتگوها، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها - و تحلیل متن شامل تحلیل ساختار زبان نوشتاری - مانند مقاله‌ها، گزارش‌ها، داستان‌ها و... - است. برخی از زبان‌شناسان از این مفهوم در معناهای متفاوتی استفاده کردند. عده‌ای معتقد بودند که تحلیل گفتمان بیشتر به ساختار جمله و کشف و توصیف روابط آن می‌پردازد. تحلیل گفتمان نزد این افراد عبارت بود از شناخت رابطه‌ی جمله‌ها با یکدیگر و توجه به کل آن چیزی که نتیجه‌ی این روابط است. طبق این تعریف در تحلیل گفتمان صرفاً با عناصر لغوی و نحوی تشکیل‌دهنده‌ی جمله به عنوان عمده‌ترین مبنای تشریح معنا سروکار نداریم؛ بلکه فراتر از آن به عوامل بیرونی متن، یعنی بافت موقعیتی، اجتماعی، فرهنگی و... سروکار داریم. بنابراین تحلیل گفتمان، «چگونگی شکل‌گیری معنا و پیام واحدهای زبانی را در ارتباط با عوامل درونی زبانی (زمینه‌ی متن واحدهای زبانی، محیط بلافصل زبانی مربوطه و نیز کل نظام زبانی) و عوامل بیرونی زبانی (زمینه‌ی اجتماعی، موقعیتی و فرهنگی) بررسی می‌کند.» (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۸)

در مدت‌زمان کوتاهی (تقریباً دو دهه)، این گرایش از زبان‌شناسی اجتماعی و انتقادی به همت متفکرانی چون مایکل هالیدی،^۱ (زبان‌شناس بریتانیایی و توسعه‌دهنده‌ی دستور زبان نقش‌گرای نظام‌بنیاد) میشل فوکو^۲ (فیلسوف، روان‌شناس، مورخ و باستان‌شناس فرانسوی) و ژاک دراید^۳ (فیلسوف فرانسوی) وارد مطالعات فرهنگی و سیاسی - اجتماعی شد و شکلی انتقادی به خود گرفت. نورمن فرکلاف^۴، زبان‌شناس و پژوهشگر بریتانیایی از بنیان‌گذاران تحلیل گفتمان انتقادی به شمار می‌رود. او نخستین کتابش را با عنوان «زبان و قدرت» در همین زمینه نوشت.

صاحب‌نظرانی مانند نورمن فرکلاف در زمینه‌ی معرفی و رشد تحلیل گفتمان انتقادی به عنوان گرایشی نو در تحلیل متن، نقش مهمی داشته‌اند. از دید او بر اساس تحلیل گفتمان با دو چارچوب متنی و فرامتنی مواجه هستیم؛ بخش نخست، ماهیتی سبکی، نحوی - معنایی و بخش دوم، ماهیتی اجتماعی - سیاسی و فرهنگی دارد. در این روش علاوه بر عناصر لغوی و نحوی تشکیل‌دهنده‌ی جمله با عناصر بافت موقعیت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نیز سروکار داریم. از دید او، متن در درجه‌ی اول، دارای کلیتی

3 Michael Alexander Kirkwood Halliday

4. Paul Michel Foucault

5. Jacques Derrida

6. Norman Fairclough

است که بدان وابسته است. در درون و لایه‌ی زیرین متن، مجموعه‌ای از عناصر وجود دارد که علاوه بر اینکه به یکدیگر مرتبط‌اند، کلیّتی را می‌سازند که بدان *گفتمان* می‌گویند. از این‌رو متن یا گفتمان به مجموعه‌ای از عوامل بیرونی متّکی است. این عوامل هم در فرایند تولید متن و هم در فرایند تفسیر متن مؤثرند. یک متن علاوه بر بافت و فرایند تفسیر متن، متأثر از شرایط اجتماعی و سیاسی است که متن در آن تولید یا تفسیر می‌شود. جامعه‌گرایی و توجّه به معضله‌های اجتماعی و سیاسی از ویژگی‌های ادبیّات داستانی ایران است. این داستان‌ها، جهان‌بینی و نگرش نویسنده را در بافت‌های چندلایه‌ای و زیرین خود جای می‌دهند. بنابراین می‌توان ادعا کرد که ظرفیّت داستان از حیث تناسب با تحلیل گفتمان تاحدّی است که بتوان داستان‌ها را ظرفِ گفتمانِ روزگارِ نویسنده و آیینی جامعه‌ی او دانست. به نظر فرکلاف، تحلیل انتقادی در بررسی پدیده‌های زبانی و اعمال گفتمانی به فرایندهای ایدئولوژیک در گفتمان، روابط بین زبان، ایدئولوژی، پیش‌فرض‌های دارای بار ایدئولوژیک در گفتمان، بازتولید اجتماعی ایدئولوژی قدرت، سلطه و نابرابری در گفتمان توجّه کرده، عناصر زبانی و غیر زبانی را به همراه دانش زمینه‌ای کنشگران، هدف مطالعه خود قرار می‌دهد. (همان: ۱۲)

یکی از مسائلی که روشن‌فکران ایرانی در یک قرن اخیر با آن درگیر بوده‌اند، نحوه‌ی مواجهه با غرب از یک سو و بررسی علل عقب‌ماندگی کشور از سوی دیگر بوده است. روشن‌فکران سده‌ی اخیر ایران پس از آشنایی با فرهنگ غربی و ورود آن به ایران، واکنش‌های متفاوتی از خود نشان داده‌اند. عده‌ای بر این باورند که حرکت به سمت الگوهای غرب می‌تواند جامعه‌ی ایرانی را به رشد و تعالی رسانده به عظمت گذشته‌ی خود برگرداند. بنابراین با نگاه به غرب، اصلاحاتی را صورت دادند (غرب‌گرایی). گروهی پیشرفت و سعادت جامعه‌ی ایران را در تقلید همه‌جانبه از غرب پنداشتند. بنابراین این گروه سعی کردند تا هم در شکل و هم در محتوا به سمت الگوهای غرب بروند (غرب‌زدگی)؛ امّا دسته‌ی سوم با تأکید بر نظام ارزش‌های بومی، فرهنگ اسلامی-ایرانی و... راه‌حل اصولی برای رسیدن به سعادت و پیشرفت را یافتند. (ر.ک: جمشیدی و ایران‌نژاد، ۱۳۹۰: ۵۸)

منتقدان دیگری چون وثوقی، مؤمنی، آشوری و آدمیت معتقدند که خروش در مقابل برتری فرهنگ غرب، اغلب به نفی بی‌خردانه‌ی دستاوردهای ارزشمند انجامیده و حفظ فرهنگ ملّی، بهانه‌ی اشاعه‌ی مرام روستایی و خردستیزی شرقی شده است. در واقع «اگر نخستین واکنش «دوره‌ی مشروطه» در برابر تمدّن جدید غرب، شیفتگی هرچه تمام‌تر بود، در عوض واکنش دوم، (سال‌های دهه ۱۳۵۰) خودداری از

پذیرش آن همراه با زبانی ستیزنده بود. در هر دو حالت، هیچگاه به غرب به مثابه‌ی یک الگوی معرفتی جدید که راه بریدن از گذشته را نشان می‌داد و قوانین و منطق ویژه‌ی خود را داشت، برخورد نشد؛ بلکه به عنوان کانونی از هم‌دستی نیروهای پنهان در نظر گرفته شد که به یمن توانایی‌های مادی‌اش بر جهان ما دست می‌انداخت، رسوم ما را از میان می‌برد و رفته‌رفته با کشاندن ما به بردگی سیاسی و فرهنگی، فضیلت‌هایمان را تباہ می‌کرد.» (میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۱۲۰۵)

۳- تحلیل داده‌ها

الگوی فرکلاف - مطالعه‌ی انتقادی زبان - می‌تواند در تحقیقات اجتماعی و علمی مورد استفاده قرار گیرد. فرکلاف، «توجه به زبان در تولید، تغییر و حفظ روابط اجتماعی قدرت» و «افزایش آگاهی نسبت به این که چگونه زبان در سلطه‌ی بعضی بر بعضی دیگر نقش دارد» را از مهم‌ترین اهداف خود می‌داند. (ر.ک: آفاگل‌زاده، ۱۳۹۴: ۳۷) از نظر او، زبان بخشی از جامعه و فرایندی مشروط به دیگر بخش‌های غیر زبانی جامعه است. او سعی می‌کند تا به تبیین قراردادهایی که نتیجه‌ی روابط قدرت و نزاع بر سر آن هستند، بپردازد. اساس رویکرد انتقادی بر این اصل استوار است که بین رخدادهای جزئی و ساختارهای بزرگ، ارتباطی وجود دارد. (ر.ک: فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۷)

در بررسی گفتمانی هر متنی، گفتمان غالب موقعیت تولید، زمان و مکان تولید، مخاطب، نوع ارتباط بین گوینده یا نویسنده‌ی متن و زنجیره‌ی روابط بینامتنی بررسی می‌شود و زبان اجتماعی متن و نهادهایی که متن بر آموزه‌های آن‌ها استوار است، کشف و آشکار می‌شود. در پژوهش‌های گفتمانی، فهم بافت موقعیتی متن، شناسایی کنشگران یا انجام‌دهندگان فرایندهای متن و درک تأکیدهای متن از تحلیل واژگانی آن، اهمیت بسیاری دارد. با چنین تحلیلی می‌توان با درک عوامل اجتماعی شکل‌دهنده‌ی هر متنی به فهم کامل‌تری از آن رسید. در این شیوه به کمک ابزار زبان‌شناختی می‌توان لایه‌های زیرین معانی متون داستانی را با توجه به عواملی چون بافت تاریخی، فرایندهای اجتماعی، سیاسی و... آشکار کرد. مجموعه گفتمان‌های دارای بار ایدئولوژیک (در زمینه غرب‌زدگی و غرب‌گرایی) در رمان «سگ و زمستان بلند» عبارتند از:

- علی پرسید: نمی‌توانی؟ برای چه نمی‌توانی؟ حالا اینجا حلوا خیر می‌کنند؟... حسین گفت: من مال اینجا، این را حس می‌کنم. مال اینجا هستم، اینجا کجاست؟ می‌مانی اینجا می‌پوسی، دلت خوش است

که تو یکی از قبرستان‌های مام وطن خاک می‌شوی هه، همین. چرا می‌ترسی، می‌ترسی تحقیرت کنند، همین.

- برای چی تحقیرم کنند؟

- برای عقب‌ماندگی‌هایت. برای خودت، برای ... چه می‌دانم عینک کلفت.

حسین پرسید: فیلم‌های تارزان یادت هست علی؟ باز هم دلت می‌خواهد بروی جنگل؟

- نه، مگر خُل هستم، می‌روم آمریکا، مثل بقیه‌ی آدم‌ها. (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۱۶-۱۸)

- عمویم با عصبانیت گفت: آقا جان، امریکا چیه، امریکایی کیه؟ این‌ها همان انگلیسی‌ها هستند دیگر، با هم که فرقی ندارند.

دایی گفت: اتفاقاً فرق دارند. البته همه‌شان انگلیسی حرف می‌زنند، همه‌شان ام‌لنگ‌درازند. ولی با هم فرق دارند. آن‌ها پولدارترند. کشورشان بزرگ‌تر است. خیلی ثروتمندند. آقا من فکر می‌کنم دور، دور آن‌ها باشد. عموی بزرگم گفت: نخیر آقا. تا امریکایی‌ها بیایند در سیاست‌داری و جهان‌داری، ریش و سیل درآورند، هفت نسل از مردم دنیا گذشته است. یک قدرت حقیقی در جهان وجود دارد و آن انگلستان است. اما البته امریکایی‌ها، جنسشان خوب است. علاوه بر آن ثروتمندند، گدا نیستند... خب آن‌ها پولدارترند. برای همین آقا ترند. نظرشان بلندتر است. من می‌گویم آقا حالا که ما قرار است... بخوریم چرا... پلوخور را نخوریم؟

حسین گفت: اصلاً چرا ما که بخوریم؟

بعد عمویم با احتیاط گفت: یعنی جناب‌عالی می‌فرمایند چه غلطی بکنیم؟

حسین گفت: من می‌گویم که نخوریم.

عموی کوچک گفت: خوب مگر می‌شود، مگر اصلاً همچین چیزی ممکن است قربان، صد و پنجاه سال است ما بی‌اجازه‌ی آن‌ها نفس نکشیدیم. آن وقت حالا چطور می‌توانیم یک‌دفعه... عجیب است!

پدرم گفت: نه آقا، منظور حسین جان این است که دقیق‌تر باشیم که سرمان کلاه نرود.

حسین گفت: شما جریان آقا جان یادتان هست؟ کی برایش زد؟ خوب معلوم است انگلیسی‌ها... یک-طوری حرف می‌زنید که انگار آن‌ها خدا هستند. آخر اینکه درست نیست... مثلاً بعضی ملت‌ها قوی می‌شوند، بعضی‌ها تویی خور تابع یک قوانینی است. یک روزی بزرگ‌ترین قدرت روی زمین ما بودیم. از این سر دنیا تا آن سر دنیا، زیر پرچم ما بود. ولی خب یواش‌یواش به خاطر یک اتفاقاتی که

افتاد، امپراتوری کوچک شد. چرا؟... چون هیچ حادثه‌ای بدون علت نیست. باید علت را جست‌جو کرد. ما در حقیقت از پیشرفت تکنیکی بازمانده‌ایم. طی قرن‌ها در خودمان چنبره زده‌ایم. مثل کبک سرمان را زیر برف کرده‌ایم تا حقیقت را نبینیم. در عصر خیش و گاو آهن مانده‌ایم و آن‌ها دارند از حرکت به سوی فضا حرف می‌زنند، چون در آغاز کار، این را آموخته‌اند که باید به یکدیگر احترام بگذارند، که برای اندیشه‌ی هر فرد حرمت قائل باشند. آن‌ها ارباب و رعیت نیستند. آن‌ها انسانند. این چیزی است که ما در اینجا کم داریم. اما آن‌ها نیز این را به قیمت ارزان به دست نیاورده‌اند. مبارزه کرده‌اند تا به این مرحله رسیده‌اند.

عموی بزرگم گفت: بالاخره چی می‌خواهی بگویی، حسین جان! می‌خواهی بگویی ما اگر زور بزنیم، می‌شویم انگلستان؟

دایی صبری پرید وسط حرف عمویم: تازه تو به یک چیزی توجه نمی‌کنی جانم. آن‌ها این همه اختراعات کردند. ما هیچ‌وقت جز آفتابه اختراعی کردیم؟ این پرویز که تازه آمده می‌گوید اصلاً نمی‌دانید آن‌ها کجا هستند، ما کجاییم. می‌دانی آن‌ها متمدنند. (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۴۹-۵۳)

- علی ابروهایش را درهم کشید: «خب، من نمی‌گویم این کارها بد است، ولی تو ایران، اینجا، یک کم عجیب است.» آقاجان با نفرت به من نگاه می‌کرد. ته چشم‌هایش، حس کشتن می‌دیدم. رویم را برگرداندم و به علی خیره شدم... علی پاسخی نداد، اما چشم‌هایش حرف مرا تأیید می‌کرد. گفتم: «نمی‌فهمم چطور است که همه‌ی شما وقتی به اینجا برمی‌گردید، تغییر می‌کنید.»

گفت: «عزیزم اینجا یک جامعه‌ی سنتی است.»

گفتم: «درست است، سنتی است. اما شما همین که می‌روید، سنت یادتان می‌رود؛ بر که می‌گردید به یاد سنت می‌افتید. آن حسین مانده بود که همین سنت را عوض کند، نرفته بود، اهل فرار نبود. چرا نمی‌فهمید یک چیزهایی عوض شده است؟ ... من تا وقتی نتوانم مسأله‌ی شیء بودن خودم را حل کنم، نمی‌توانم کار دیگری بکنم. علی جان من انسان نیستم؛ یک شیء هستم؛ یک شیء جنسی؛ این مرا اذیت می‌کند. باید از شرّ این تعریف خلاص بشوم.»

من، من می‌خواهم بی‌آبرو باشم. از این آبرو خسته شده‌ام، چون دست و پای مرا مثل یک گوسفند در گله بسته است. از اینکه آخرش به سلاخ‌خانه بروم، مهره‌های پشتم می‌لرزد. من می‌خواهم رسوا بشوم. طالب رسوایی هستم.»

پرسید: «خب چرا از راهش نمی‌روی؟ تو مثل آن مرحوم هستی. در اندیشیدن به هر چیز، دندان‌هایت را روی هم کلید می‌کنی. چرا بلند نمی‌شوی و با من امریکا نمی‌آیی؟ آنجا آن آزادی که می‌خواهی، هست.»

«فرار؟ نه؟ همیشه فرار. اینجا چه می‌شود؟ به هر شکلی بر خوردیم به آن پشت کنیم و آن را دور بزنیم. برویم و هر کار دلمان خواست بکنیم، اما وقتی برگشتیم، قیافه‌ی حق به جانب بگیریم، انگار که آب از آب تکان نخورده. به این ترتیب یک‌روز می‌رسد که همه می‌روند، چون حوصله‌ی جنگیدن ندارند. یک‌روز زمین برهوت خواهد ماند و یک سنت. از آن گذشته، مردمانی که در آنجا زندگی می‌کنند، چه گناهی کرده‌اند که باید پذیرای ما شوند؟ ما آدم‌های دست دوم که در آنجا باید همه‌چیز را از سر نو بیاموزیم و ثانیه به ثانیه بیشتر از هویت خود تخلیه بشویم؟ برای چه باید از هویت خود تخلیه بشویم؟»

آن وقت علی شانه‌هایم را گرفت و تکان داد. سخت تکانم داد. گفت: «حوری، حوری، تو چه‌ات شده، چرا این طوری شدی؟ تو خانه‌ی ما، این چیزها رسم نبود. آخر چی شده؟»

گفتم: «خوب من باید می‌رفتم. تمام کلک‌ها را زدم که بروم. چه کنم نمی‌شد، خواستم تنها زندگی کنم نشد، نگذاشتند. حالا دیگر من نمی‌خواهم بروم. باید بمانم، اینجا، اینجا بمانم.»

یک رگبار تند و بعد بوی کاهگل دیوارها که حسابی گچشان ریخته بود. در حیاط تمام مدت زیر رگبار نشسته بودم. هوا رو به گرمی می‌رفت، ولی هنوز سرد بود. پولیور نازکم خیس شده بود. سرم را به پشتی صندلی راحتی تکیه داده بودم. خانم جان از پشت پنجره به شیشه می‌زد. چیزی می‌گفت.

سرما می‌خوری؟

به ترشح باران روی دیوار نگاه می‌کردم. به برق باران روی چوب سبزرنگ معجر و به صدای باران در ناودان.

یک پرنده پرید. انگار که حرکت سنگ آسایش، با آن بال‌های بسته، حیاط را شکافته بود. جای پایش در آسمان ابری حس می‌شد. صدای جیک جیک از لابه‌لای شاخه‌های کاج می‌آمد. چطور بود که لابه‌لای این برگ‌های سوزنی می‌نشستند و طوریشان نمی‌شد؟

... آه علی، حالا می‌فهمم چرا آدم را از بهشت بیرون کرده‌اند؛ چون می‌دانی او به جهنم بچه مبتلا شده بود. اینها که از پوست و گوشت و خون و روح خود ما شکل می‌گیرند، بعد فکر می‌کنند مرکز دنیا هستند، که دنیا به دور هیکل نازنین آنها شکل گرفته، ناگهان می‌خواهند همه‌چیز را عوض کنند. تو فکر

می‌کنی چرا بعضی آدم‌ها نجس‌اند؟ روز اول را می‌گویم؟ نزدیک‌ترین روز به حضرت آدم را می‌گویم؟ آنها، این نجس‌ها، بچه‌های حرف‌نشنو هستند آقا. حضرت نوح، یک پسرش را عاق کرد، چون به پدرش خندیده بود. تمام برده‌ها از نسل آن پسر هستند. به من چه مربوط است که کسی نظم را نمی‌خواهد؟ من که نظم را می‌خواهم. نظم چه عیبی دارد؟ پیغمبرها آمده‌اند این همه زحمت کشیده‌اند تا نظم به وجود آورند. آن وقت این چلغوزها می‌خواهند همان نظم را از بین ببرند. خوب طبیعی است که خداوند، حقشان را کف دستشان خواهد گذاشت. هر کس بخواهد مخلّ نظم بشود، همین عاقبت را دارد. راست می‌گوید، حسین کشته شد، اما نه اینکه ما او را بکشیم؛ نظم او را کشت. چون یک نفری خلاف جریان آب شنا می‌کرد. هزار نفر هم بود، همین بلا سرش می‌آمد. یک مشت کافر پیدا شده‌اند مغز اینها را می‌خورند. می‌خواهند از آب گل‌آلود ماهی بگیرند و این احمق‌ها مثل ماهی به تور می‌افتند. بعد که در خشکی پرپر می‌زنند، از تشنگی می‌سوزند، می‌میرند.»

گفت: «چرا دل نمی‌دهی به حرف، من خوبی ترا می‌خواهم. چرا با ما نمی‌آیی امریکا؟»

«بیایم چی بگویم؟»

«درس می‌خوانی، کار می‌کنی، حدّ اقلش این است که دیگر تو صف اتوبوس دعوا نمی‌کنی. با هم - سن‌های خودت معاشر می‌شوی. اینجا تو زود پیر شدی. چرا هیچ دوستی نداری؟ چرا کسی نمی‌آید دیدنت؟»

«خودم نمی‌خواهم.»

«خودت نمی‌خواهی که چی بشود؟ من می‌دانم، مال اینجاست. هوای اینجا آدم را مسموم می‌کند. این دو هفته پدر من درآمده. روزی حدّ اقلّ دو سه دفعه عصبانی شدم. حالا آنجا آب توی دلم تکان نمی‌خورد. یک جوری همه فهمیده‌اند، همه اهل مطالعه‌اند، همه کتاب می‌خوانند، اقلّاً با یک جوّ شعور طرفی، برای هر کاری...» (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۲۴۵-۲۵۲)

گفت: «مطمئنم. تو فقط به یک سفر احتیاج داری، باید سفر کنی، آن وقت همه چیز درست می‌شود، وقتی حالت بهتر شد. ما اول می‌رویم. بعد ترا خبر می‌کنیم. آن وقت می‌آیی آنجا. اگر دلت خواست برای همیشه می‌مانی.»

«نمی‌توانم.»

«چرا؟»

«من اینجا باید بمانم، کاری هست که بکنم.»

«چه کاری حوری؟ می‌ترسی از این حلوایی که اینجا خیر می‌کنند چیزی به تو نرسد؟ هیچ‌کس اینجا کاری از تو نمی‌خواهد. اینجا اصلاً کاری صورت نمی‌گیرد که تو بخوای یک گوشه‌ی آن را بگیری. مردم مثل گوسفندند، مثل گوسفند زندگی می‌کنند.» (همان: ۲۸۰)

۳-۱- سطح توصیف

ساخت‌های گفتمان‌مدار، ساخت‌های زبان‌شناختی و جامعه‌شناختی‌ای هستند که استفاده از آن‌ها باعث می‌شود از گفته‌ای یا متنی، برداشت‌های مختلفی ممکن گردد. همچنین موجب پوشیدگی و ابهام متن یا صراحت آن، برجسته‌سازی بخشی از کلام و یا در حاشیه قرار گرفتن آن می‌شود. (ر.ک: یارمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۳۳) در الگوی فرکلاف، توصیف، پیش‌فرض تفسیر و تبیین است. به نظر او، رفتارهای گفتمانی تا زمانی که به حفظ، تضعیف یا تأثیر روابط قدرت یاری برسانند، دارای بار ایدئولوژیک هستند. (ر.ک: فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۱۱) مطابق این نوع تحلیل باید به چنین مسائلی پرداخت: به لحاظ ایدئولوژیک، چه نوع روابط معنایی‌ای بین کلمات وجود دارد؟ آیا کلمات، رسمی هستند یا محاوره‌ای؟ آیا عباراتی که بر حسن تعبیر دلالت کند، وجود دارد؟ بیشتر جمله‌ها، معلوم هستند یا مجهول؟ بیشتر جمله‌ها، مثبت هستند یا منفی؟ از چه ضمیرهایی استفاده شده و نحوه‌ی استفاده از آن‌ها چگونه است؟ از کدام وجه از وجوه پرسشی، خبری و... استفاده شده است؟ و... (فرکلاف، ۱۹۸۹: ۱۶۷-۱۷۱) طبق الگوی فرکلاف، سطح توصیف حول محور پرسش‌هایی سازمان یافته است. ذیل هر یک از پرسش‌ها، شاهد معرفی و ذکر مثال‌هایی از رمان «سگ و زمستان بلند» پارسی‌پور و مفاهیم تحلیلی خواهیم بود.

۳-۱-۱- به لحاظ ایدئولوژیک معنادار، چه نوع روابط معنایی‌ای (هم‌معنایی، شمول‌معنایی و تضاد معنایی) بین کلمات وجود دارد؟

هم‌معنایی، مواردی است که در آن کلمات دارای معنای یکسان هستند. (ر.ک: فرکلاف، ۱۳۷۹: ۱۷۷) یافتن موارد هم‌معنایی مطلق، دشوار است. از این‌رو در عالم واقع در پی روابط هم‌معنایی تقریبی بین کلمات هستیم. شمول معنایی، موردی است که در آن معنای یک کلمه در بطن معنای کلمه‌ای دیگر جای دارد. تضاد معنایی، همان ناسازگاری معنایی است؛ معنی یک کلمه با معنای کلمه دیگر، ناسازگار است. یکی از جنبه‌های جهان‌بینی و نگرش نویسنده در رمان «سگ و زمستان بلند» از لحاظ کاربرد در سطح واژگان، توجه به قدرتمند بودن کشورهای نظیر انگلستان و امریکا و ضعف ایرانیان است که به-

عنوان تضادّ معنایی در این رمان برجسته شده است. ملّت‌هایی چون امریکا همچون ارباب و ایرانیان مانند رعیتی هستند که تابع قدرت‌های بزرگ هستند.

«- بعضی ملت‌ها قوی می‌شوند، بعضی‌ها توسری‌خور تابع یک قوانینی است. یک روزی بزرگ‌ترین قدرت روی زمین ما بودیم. از این سر دنیا تا آن سر دنیا زیر پرچم ما بود؛ ولی خب یواش‌یواش به خاطر یک اتفاقاتی که افتاد، امپراتوری کوچک شد، چرا؟... چون هیچ حادثه‌ای بدون علّت نیست، باید علّت را جست‌جو کرد. ما در حقیقت از پیشرفت تکنیکی بازمانده‌ایم. طی قرن‌ها در خودمان چنبره زده‌ایم. مثل کبک سرمان را زیر برف کرده‌ایم تا حقیقت را نبینیم. در عصر خیش و گاوآهن مانده‌ایم و آن‌ها دارند از حرکت به سوی فضا حرف می‌زنند، چون در آغاز کار این را آموخته‌اند که باید به یکدیگر احترام بگذارند، که برای اندیشه‌ی هر فرد حرمت قائل باشند. آن‌ها ارباب و رعیت نیستند. آن‌ها انسانند. این چیزی است که ما در اینجا کم داریم. اما آن‌ها نیز این را به قیمت ارزان به دست نیاورده‌اند. مبارزه کرده‌اند تا به این مرحله رسیده‌اند.

عموی بزرگم گفت: بالاخره چی می‌خواهی بگویی حسین جان، می‌خواهی بگویی ما اگر زور بزنیم، می‌شویم انگلستان؟

دایی صبری پرید وسط حرف عمویم: تازه تو به یک چیزی توجّه نمی‌کنی جانم، آن‌ها این همه اختراعات کردند، ما هیچ‌وقت جز آفتابه اختراعی کردیم؟ این پرویز که تازه آمده می‌گوید اصلاً نمی‌دانید آن‌ها کجا هستند، ما کجاییم. می‌دانی آن‌ها متمدّند.» (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۴۹-۵۳)

۳-۱-۲- آیا عبارتی وجود دارد که دالّ بر حُسن تعبیر باشد؟

موضوع زبان‌شناسی اجتماعی، حوزه‌ی وسیعی دارد که شامل مسائل زبانی و زبان‌شناختی و ارتباط آن با مسائل اجتماعی است. در زبان‌شناسی اجتماعی به موضوعاتی مانند ادب و نزاکت زبانی پرداخته می‌شود که به‌نوعی با مسائل فرهنگی و اجتماعی پیوند خورده‌اند. در این رابطه و در حوزه‌ی فرهنگ و زبان به دو بحث قُبَح تعبیر (تابو) و حُسن تعبیر (به‌گویی) خواهیم پرداخت. نمونه‌های فراوانی از حُسن تعبیر در زبان روزمره می‌توان یافت: «اقشار آسیب‌پذیر به جای فقرا و ناآرامی به جای تظاهرات». (ر.ک: پیروز، ۱۳۹۴:

در حوزه‌ی گفتمان سیاسی گاه از حسن تعبیر برای ریاکاری، فریب افکار عمومی و پوشاندن واقعیت‌ها استفاده می‌کند. اینک نمونه‌هایی از حُسن تعبیر و قُبُح تعبیر در رمان «سگ و زمستان بلند» پارسی‌پور ذکر می‌شود:

- پرسید: «خب چرا از راهش نمی‌روی؟ تو مثل آن مرحوم هستی. در اندیشیدن به هر چیز، دندان- هایت را روی هم کلید می‌کنی. چرا بلند نمی‌شوی و با من امریکا نمی‌آیی؟ آنجا آن آزادی که می‌خواهی هست.» (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۲۴۷)

- این پرویز که تازه آمده، می‌گوید اصلاً نمی‌دانید آن‌ها کجا هستند، ما کجاییم. می‌دانی آن‌ها متمدندند. (همان: ۵۲)

- گفت: «عزیزم اینجا یک جامعه‌ی سنتی است.» (همان: ۲۴۶)

در برابر این اصطلاح، «قُبُح تعبیر» معمولاً در طنز، طعنه، تمسخر و تحقیر به کار می‌رود. مثلاً واژه‌ی جسد در مقام مقایسه با «پیکر» و «لاشه» به ترتیب دارای حسن تعبیر و قبح تعبیر هستند. در نمونه‌های زیر از رمان «سگ و زمستان بلند» پارسی‌پور، قبح تعبیر را می‌توان دید:

- پیغمبرها آمده‌اند اینهمه زحمت کشیده‌اند تا نظم به وجود آورند. آن وقت این چلغوزها می‌خواهند همان نظم را از بین ببرند. (همان: ۲۵۲)

- می‌گویم آقا حالا که ما قرار است... بخوریم چرا ... پلوخور را نخوریم؟

حسین گفت: اصلاً چرا ما گه بخوریم؟

بعد عمویم با احتیاط گفت: یعنی جناب‌عالی می‌فرمایند چه غلطی بکنیم؟

حسین گفت: من می‌گویم گه نخوریم. (همان: ۴۹-۵۰)

- تو فکر می‌کنی چرا بعضی آدم‌ها نجس‌اند؟ روز اوّل را می‌گویم؟ نزدیک‌ترین روز به حضرت آدم

را می‌گویم؟ آنها، این نجس‌ها، بچه‌های حرف‌نشو هستند آقا. (همان: ۲۵۲)

- می‌ترسی تحقیرت کنند، همین.

برای چی تحقیرم کنند؟

برای عقب‌ماندگی‌هایت. برای خودت، برای ... چه می‌دانم عینک کلفتت.

- مردم مثل گوسفندند، مثل گوسفند زندگی می‌کنند. (همان: ۱۷)

در حوزه‌ی مرگ در تمام زبان‌ها از حسن تعبیر استفاده می‌شود؛ زیرا علاوه بر ناخوشایند و نامطلوب بودن واژه‌ی مردن، در متون کهن اعتقاد بر این بود که ادای صریح چنین واژه‌ای ممکن است باعث احضار یا بیداری مرده گردد. (ر.ک: رزمجو و بلوج، ۱۳۹۱: ۱۰۲) قبح تعبیر، دلایل متعددی دارد. برای مثال گاهی به دلیل شرایط نامساعد روحی است. مسلماً کسی که عزیزی را از دست داده، نمی‌توان از او انتظار داشت که مرگ را زیبا ببیند و از آن به گونه‌ای زیبا و خوشایند سخن بگوید.

۳-۱-۳- در کلمات از کدام «استعاره» استفاده شده است؟

در رویکرد انتقادی فرکلاف، برای هر نشانه تعریفی پویا و سیال در نظر گرفته شده که خود ماحصل نظامی فرایندی است که نشانه‌ها همواره در آن در تعامل، چالش، تبانی، پذیرش، رد و نقض یکدیگرند (ر.ک: رضایی، ۱۴۰۰: ۳۱۲). استعاره دستوری یکی از مهم‌ترین نوآوری‌ها در زبان‌شناسی نقش‌گرای نظام‌مند است که از طریق دو انگاره لایه‌ای و معنایی مورد بررسی قرار گرفته است. انگاره لایه‌ای، استعاره دستوری را بر حسب تنش لایه‌ای بین معنی‌شناسی گفتمان و واژگان دستور مورد بحث و بررسی قرار داده است. پرسش اصلی در این بخش از پژوهش این است که کارکردهای اساسی استعاره دستوری در گفتمان سیاسی فارسی چیست؟ و چرا از استعاره دستوری در متون استفاده می‌کنند؟

این پدیده‌ی زبانی - شناختی که یکی از پرکاربردترین جلوه‌های بلاغت و در عین حال پیچیده‌ترین آن‌هاست، در متن رمان «سگ و زمستان بلند» پارسی‌پور نیز جلوه یافته است. او توسط فرایند «مدل‌سازی و تبیین استعاری» بسیاری از استعاره‌های دشوار را بر اساس مفاهیم ساده‌تر و عینی‌تر و برجسته‌سازی ویژگی‌های مشترک مفاهیم توضیح می‌دهد و با این مدل‌سازی، فرایند فهم آن‌ها را آسان می‌کند. پارسی‌پور، شبکه‌ای از روابط استعاری، میان مفاهیم به وجود آورده که با تحلیل این استعاره‌ها می‌توان به شناخت الگوهای فکری پدیدآورندگان آن رسید. اینک نمونه‌هایی از این استعاره‌ها ذکر می‌گردد.

۳-۱-۳-۱- استعاره‌های هستی‌شناختی

تجربه‌ی انسان از رویارویی با پدیده‌های جهان خارج به‌ویژه اشیاء، مبنای شکل‌گیری گستره‌ی وسیعی از استعاره‌های هستی‌شناختی را فراهم می‌کند. (Lakoff & Johnson, 1980: 23) استعاره‌هایی که از راه آن‌ها یک مفهوم انتزاعی به واسطه‌ی در نظر گرفتنش به عنوان یک شیء، ماده، ظرف و یا یک شخص به شکلی ویژه مقوله‌سازی می‌شود، در طبقه‌ی استعاره‌های هستی‌شناختی معرفی می‌شود. (ر.ک: افراشی و دیگران، ۱۳۹۱: ۸) استعاره‌های هستی‌شناختی، «مفاهیم غیر مادی و غیر فیزیکی» را به گونه‌ای

مفهوم‌سازی می‌کنند که گویی فیزیکی و تجربه‌پذیرند. (ر.ک: افراشی و حسامی، ۱۳۹۲) استعاره‌های هستی‌شناختی را به دو نوع پدیده‌ای یا مادی و تشخیصی تقسیم کرده‌اند.

استعاره‌های پدیده‌ای/ مادی: استعاره‌های پدیده‌ای یا مادی به مفاهیمی که ذاتاً پدیده یا ماده نیستند، ارزش پدیده‌ای و جسمی می‌دهند. در واقع در این نوع استعاره‌ها، انسان‌ها تجربه‌های خود را در قالب اشیا و اجسام درک می‌کنند، بدون اینکه دقیقاً مشخص شود که منظور، چه نوع شیء جسمی است. نسبت دادن فعل یک فاعل به فاعل دیگر و داد و ستد استعاری میان افعال، موجب پویاسازی اندیشه و حرکت- بخشی به سبک می‌شود. بخش زیادی از طراوت، پویایی و دینامیسم سبکی نوحاسته از کاربرد استعاره‌های فعلی است. (فتوحی، ۱۳۹۰: ۳۱۷) برای مثال در نمونه‌های زیر، «وسوسه»، «بچگی» و «نگاه» که مفاهیمی مجرد و انتزاعی دارند، به‌مثابه شیء که با دست قابل لمس است، در نظر گرفته شده‌اند:

• بچگی، عقیده و قدرت به‌مثابه شیء قابل دیدن:

- انگار بچگیم به تنم چسبیده بود و مرا ول نمی‌کرد. (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۶۱)

- بعضی مردم یک عقیده را مثل زیارتگاهی که در نزدیکی خانه‌شان قرار داشته باشد، انتخاب

می‌کنند. در خانه‌شان زندگی می‌کنند و در زیارت عبادت. (همان: ۶۴)

- بنازم به قدرتش، یک دریا کرم و رحمت است. (همان: ۴۳)

• وسوسه به‌مثابه شیء متحرک:

- غذا که خوردم، حالم کمی جا آمد و دوباره وسوسه به تنم نیش زد. (همان: ۵۹)

• نگاه به‌مثابه شیء تیز و برنده:

- نگاهش، قلب هر دو ما را سوراخ می‌کرد. (همان: ۳۰)

استعاره‌های شخصیت‌بخشی یا تشخیصی: استعاره‌های تشخیصی یا جاندارپنداری، یکی از انواع استعاره‌های مفهومی است که لیکاف و جانسون آن را معرفی کرده‌اند و در دسته‌ی استعاره‌های هستی‌شناختی قرار دارد. گاه اشیای فیزیکی، شخص تلقی می‌شوند. با استفاده از این فرایند می‌توانیم بسیاری از موجودات غیر انسانی و تجربه‌های مربوط به پدیده‌های غیر انسانی و انتزاعی را برحسب انگیزه‌ها، مشخصات و فعالیت‌های انسانی درک کنیم. در چنین استعاره‌هایی، جنبه‌های خاصی از شخصیت انسان برگزیده می‌شود. در این استعاره‌ها، دو درونداد وجود دارد. درونداد اول، «موجود غیر انسان» است که ویژگی‌های انسانی به خود گرفته است و درونداد دوم، «انسان» است که در دنیای واقعی،

این ویژگی‌ها را دارد. از ترکیب این دو درونداد، فضای آمیخته‌ای ایجاد می‌شود که در آن موجودی غیر انسان، توانایی انجام کارهای انسانی را پیدا می‌کند. (ر.ک: آهنگر و امیر مشهدی، ۱۳۹۹: ۱۲۰) برای مثال در نمونه‌ی زیر، «حیات» (درونداد اول) به‌مثابه انسانی (درونداد دوم) در نظر گرفته شده که دراز شده است. به عبارتی دراز کشیدن، از جمله ویژگی‌های انسانی است که به حیات نسبت داده شده است:

– حیات خشک و خالی در زیر نور ماه دراز شده بود. (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۲۷)

– غروب زودتر از راه رسیده بود. (همان: ۳۵)

– شاخه‌های خشک نسترن در نور ماه، منظره‌ی وهم‌آوری داشت. به نظرم می‌رسید که صدها اسکلت

در کنار هم ایستاده‌اند و بعضی دست‌هایشان را به طرف آسمان بلند کرده‌اند. (همان: ۲۷)

– دواخوری و سوسه‌ام می‌کرد. (همان: ۴۶)

در مثال بالا، «دواخوری» از درونداد اول و «سوسه کردن» از درونداد دوم به فضای آمیخته فرافکنی شده و استعاره‌ای را به وجود آورده است. تشخیص در شمار استعاره‌های مکنیه است و صورتی استعاری است که در آن صفات انسانی به پدیده‌های غیر انسانی داده می‌شود. کاربرد این نوع استعاره، نسبت مستقیم با نگرش و عاطفه‌ی نویسنده دارد. از ویژگی‌های شخصیت‌بخشی می‌توان به این موارد اشاره کرد: «اعطای خصوصیات انسان به پدیده‌های دیگر؛ گسترش عواطف انسانی به درون اشیا و هم‌دلی با پدیده‌ها؛ غلبه‌ی تخیل آدمی بر طبیعت.» (فتوحی، ۱۳۹۰: ۳۱۸)

از دیدگاه شناختی، حس‌آمیزی تجربه‌ای عصب‌شناختی است که از تحریک هم‌زمان دو حس در یک امر ادراکی ناشی می‌شود. آنچنان که گویی یکی از حس‌ها به طور استعاری، کار حس دیگری را انجام دهد و امور مربوط به حواس مختلف به هم‌دیگر اسناد داده شوند. برای مثال وقتی حس بویایی وارد قلمرو کار حس چشایی و بساوایی می‌شود. دخالت حس‌های پنجگانه در قلمرو ادراکی یکدیگر، حقیقت خارجی ندارد. برای مثال شنیدن بو، شیرینی کلام و گرمی آواز در عالم خارج صادق نیست؛ بلکه یک فرایند استعاری است؛ زیرا یک حس مجازاً و نه حقیقتاً از حس دیگر عاریت می‌پذیرد. «اشاعره معتقد بودند جایز است آنچه با حسی ادراک می‌شود، با حس دیگر هم ادراک شود.» (ر.ک: نسفی، ۱۳۷۹: ۱۴ و هجویری، ۱۳۸۳: ۵۷۱-۵۸۲)

وقتی یک گزاره از نوع حس‌آمیزی ساخته می‌شود، ذات پدیده‌ها تغییر نمی‌کند؛ بلکه دامنه‌ی دریافت و ادراک ما به وسیله‌ی استعاره گسترش می‌یابد. این امر موجب گسترش دایره‌ی ادراک و تقویت حواس و

ژرفابخشی به بینش ما می‌شود. کاربرد مؤثر و بسامد بالای حسّامیزی، گستره‌ی ادراک را وسعت می‌بخشد. بیان حسّامیزی، زمینه‌ی تصرّف گوینده را در قوانین محدود و تکراری جهان فراهم می‌کند؛ پدیده‌های طبیعی در گستره‌ی ادراک ما آنقدر انعطاف‌پذیر می‌شوند که مزه‌ها، شنیدنی و رنگ‌ها، چشیدنی می‌شوند و بوها رنگ دارند. در چنین قلمروی از ادراک، پدیده‌ها چندبعدی خواهند شد. (فتوحی، ۱۳۹۰: ۳۱۹)

دیگر استعاره‌های جان‌دارپنداری در رمان «سگ و زمستان بلند» عبارتند از:

- نیروی دیگری بود که مرا می‌برد. نیروی قاصدک و باد. (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۳۴۸)
- عطر یاس رازقی همان‌طور مثل قدیم از دیوار خانه‌ی خانم بدرالسادات نرم و مبهم به کوچه می‌خزید. (همان: ۳۴۷)

- دوست داشتم تنم را به موج عطر بدهم که قاصدک از راه رسید. (همان: ۳۴۷)
- غروب را که از راه می‌رسید، ذره‌ذره حس می‌کردم. (همان: ۳۳۵)
- خواب هرگز نمی‌آمد که لحظه‌ای سیاه را در خودش غرق کند. (همان: ۳۰۴)
- خستگی نمی‌آمد که تب رفتن را تخفیف بدهد. (همان)
- بیرون ناگهان تمام آجرها به خواب رفتند. برگ‌ها، برگ‌ها خیلی احمق بودند. خشک و احمق و از شاخه جداشده و با نسیم گاه در سطح باغ، نجوای گنگی به راه می‌انداختند. (همان: ۲۸۸)

۳-۱-۲- استعاره‌های جهتی «استفاده از جهت‌ها برای هستاره‌های مثبت و منفی»

مفاهیم جهتی برای قابل درک ساختن حوزه‌هایی انتزاعی مانند اوضاع روحی، وضعیّت و زمان به کار رفته است. استعاره‌های جهتی با مفاهیمی که نشان‌دهنده‌ی جهت و موقعیّت مکانی هستند (مانند بالا/ پایین، درون/ بیرون، جلو/ عقب، عمق/ سطح، مرکز/ حاشیه) در ارتباطند. (افراشی و دیگران، ۱۳۹۱: ۸؛ یگانه و افراشی، ۱۳۹۵: ۱۹۹) باید توجه داشت که هرچند این استعاره‌ها، دل‌بخوایی نیستند و از تجارب فیزیکی ما ناشی می‌شوند، بسته به فرهنگ‌های مختلف می‌توانند تغییر کنند. (Ortiz Diaz Guerra, 2009: 59) لیکاف و ترنر، استعاره‌های جهتی را استعاره‌های طرح‌واره‌ای نامیده‌اند (Lakoff & Turner, 1996: 99) و کووچش، اصطلاح «استعاره‌های انسجامی» را برای استعاره‌های جهتی پیشنهاد کرده و معتقد است که این اصطلاح، نقش شناختی این طبقه از استعاره‌های مفهومی را بهتر معرفی

می‌کند. (Kovecses, 2010: 40) بسیاری از مفاهیم انتزاعی به دلیل شناخت و درک انسان از جهت‌ها که معرف و ویژگی‌های مکان هستند، درک می‌شوند.

آنچه شواهد مختلف این رمان (سگ و زمستان بلند) نشان می‌دهد، بیانگر این موضوع است که نویسنده گاه برای نشان دادن «هستارهای بارزش و مثبت» از «جهت بالا» و گاه برای «هستارهای کم‌ارزش و منفی» از «جهت پایین» استفاده می‌نماید. برای مثال «تواضع»، هستاری مثبت است، در حالی که جهت پایین است. برای روشن شدن موضوع به نمونه‌های زیر که منتخبی از این رمان است، توجه کنید:

حوزه‌های مقصد و مبدأ استعاره‌های مربوط به مفاهیم اخلاقی در «رمان سگ و زمستان بلند» پارسی‌پور

حوزه‌ی مقصد	حوزه‌ی مبدأ	ویژگی نگاشت شده	نمونه‌ی مورد استناد
احترام (هستار مثبت)	(اسم‌نگاشت استخراجی بر مبنای جهت فوق)	حرمت نهادن	همه به احترام پیرمرد از جا بلند شدند. (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۴۵)
تواضع (هستار مثبت)	(اسم‌نگاشت استخراجی بر مبنای جهت زیر و پایین)	تسلیم	خانم بدرالسادات، سرش را با حالت تفکر خاراند و به نقطه‌ای در مقابل پایمان خیره‌خیره نگاه می‌کرد. بعد گفت: «منصور حلاج انا الحق می‌زد.» (همان: ۷۵)
زورگویی و قدرت (هستار منفی)	(اسم‌نگاشت استخراجی بر مبنای جهت فوق)	دست بالا بردن	می‌دانی یک آدم‌هایی رویت دست بلند می‌کنند که به نظرت خیلی حقیر می‌آیند. آن وقت یک جور هم دست بلند می‌کنند که فکر می‌کنی حق با آنهاست. (همان: ۶۲)
حمایت کردن	(اسم‌نگاشت استخراجی)	دور و بر کسی را	فردا که علیل شد، چهارتا دسته گل دارد، دور و برش را می‌گیرند. (همان: ۳۹)

	گرفتن	بر مبنای جهت <u>اطراف</u>	(هستار مثبت)
و گرنه ما چی هستیم در مقابل رحمت خدا؟ (همان: ۴۳)	اظهار ناچیزی در مقابل چیزی دارای عظمت و شکوه	(اسم‌نگاشت استخراجی بر مبنای جهت در <u>مقابل</u>)	فروتنی (هستار مثبت)
معبر گفته بود که دولت قاجار سقوط می‌کند. (همان: ۴۴)	انحطاط و هبوط	(اسم‌نگاشت استخراجی بر مبنای جهت زیر و <u>پایین</u>)	سقوط
خانم شازده داشت تعریف می‌کرد که به دیدن ماهرخ دلاک رفته است. زنک از بام حمام به کوچه افتاده بود و اکنون از کمر به پایین قدرت حرکت را از دست داده بود. (همان: ۴۵)	ناتوانی	(اسم‌نگاشت استخراجی بر مبنای جهت زیر و <u>پایین</u>)	سقوط کردن
ما که دستان به قفل ضریح حضرت سیدالشهدا نرسیده، اقلأ زیر دست یک مفلوج را بگیریم. (همان: ۳۵)	تفقد و دلجویی کردن	(اسم‌نگاشت استخراجی بر مبنای جهت زیر و <u>پایین</u>)	زیر

پشت	(اسم‌نگاشت استخراجی بر مبنای جهت عقب)	فراموش کردن	پشت گوش می‌اندازد. (همان: ۳۱۵)
زیر	(اسم‌نگاشت استخراجی بر مبنای جهت پایین)	فرو دست و تحت‌الامر کسی بودن	چهار نفر زیر دستم کار می‌کردند. (همان: ۳۳۱)
عقب	(اسم‌نگاشت استخراجی بر مبنای جهت پایین)	نادان/ عقب‌مانده	اینقدر کارهای مهم بود که آدم انجام بدهد که دیگر وقت سر و کلاه زدن با آدم‌های عقب‌مانده را نداشته باشم. (همان: ۳۲۵)
بالا	(اسم‌نگاشت استخراجی بر مبنای جهت فوق و بالا)	پیشرفت	رو به بالا هستیم. (همان: ۳۳۳)
		پرانرژی	جوان بود و پرحرارت و می‌خواست چهار پله یکی بالا برود. (همان: ۳۲۲)
		ترفع مقام	هنوز یک ماه از آمدنش نگذشته بود که دو طبقه بالاتر رفت. (همان: ۳۲۳)
		ارجمندی و بزرگواری	بالا تر از گل نباید بهشان گفت. (همان: ۷۶)

۳-۳-۱-۳- استعاره‌ی ساختی

استعاره‌های ساختی، وظیفه‌ی سازمان‌دهی و قالب‌بندی یک «مفهوم» را در حوزه‌ی یک مفهوم دیگر، به گونه‌ای نظام‌مند برعهده دارند. (Nubila, 2000: 75) به عبارت دیگر نقش شناختی این استعاره‌ها

این است که امکان درک حوزه‌ی مقصد «الف» را از راه ساختار حوزه‌ی مبدأ «ب»، برای زبان‌ور فراهم می‌کند. (ر.ک: یگانه و افراشی، ۱۳۹۵: ۱۹۸) به عبارتی دیگر مفهومی در قالب مفهوم دیگر بیان می‌شود؛ مانند اکثر استعاره‌ها که به شکل گزاره‌ای بیان می‌شوند. برای نمونه در نگاشت استعاری «زمان پول است»، «وقت طلاست»، «دنیا کاروان‌سراست» شاهد شکل‌گیری یک نظام منسجم در ذهن سخن‌گویان فارسی‌زبان هستیم که در آن، یک شیء مادی و باارزش فرض شده است. (ر.ک: قاسم‌زاده، ۱۳۷۸: ۱۰۸) باز نمود این نگاشت را در رمان «سگ و زمستان بلند» می‌توان دید:

- دایی جان صبری گفت: «ولی جناب آقای محمدی، هیتلر نژادپرست بود، غافلید که چقدر آدم کشت؟»

عمویم با عصبانیت گفت: «چی می‌گوئید آقا جان من، جنگ جنگ است دیگر، وسط دعوا که حلوا خیر نمی‌کنند. خوب آدم می‌کشند دیگر. یعنی چه.» (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۴۸)

ایدئولوژی به افراد اجازه می‌دهد تا به‌عنوان اعضای گروه‌های اجتماعی، بسیاری از عقاید اجتماعی‌شان را درباره‌ی درست و غلط بودن، صادق و کاذب بودن امور سازمان بخشند و بر این اساس عمل کنند. در مثال اخیر، شخصیت‌های ذکر شده (دایی جان صبری و عمو)، نمادی از احزاب سیاسی هستند که مانند همه‌ی احزاب سیاسی در تلاشند تا مخاطبان خود را متقاعد کنند که روش‌ها و برنامه‌های آن‌ها، بهترین‌های موجود است؛ ایدئولوژی برای موجه جلوه دادن ادعای آنان به کار می‌رود. «از آنجایی که بعد اجتماعی تبلیغات سیاسی، جنبه‌ای مهم تلقی می‌شود، زبان و در نتیجه استعاره‌ها در ترویج ایدئولوژی، نقش مهمی دارند.» (Knowles & Moon, 2005: 74)

احزاب حاکم سیاسی برای درست جلوه دادن ایدئولوژی‌شان، استعاره‌های خاصی را به کار می‌برند که همگی در دستگاه استعاری مفهومی بنیادین و در واقع ایدئولوژی بنیادی آن نظام سیاسی ریشه دارد. برای مثال استعاره‌ی مفهومی (حیوان بودن انسان)، استعاره‌ی بنیادین نظام سیاسی است. ایدئولوژی، کارکرد پنهان چنین استعاره‌ای است. پیامدهای ایدئولوژیک چنین استعاره‌ای نیز آشکار است؛ زیرا مدل حکومتی‌ای که بر اساس چنین نظام سیاسی و چنین استعاره‌ی مفهومی‌ای شکل می‌گیرد، کارکرد بازمفهوم‌سازی را ایفا می‌کند. به این معنا که مفهوم انسان را در مقام حیوان تبیین می‌کند. پس در چنین حکومتی، شهروندان باید رام شوند. چه بسا انسان‌های (شهروندان) اهلی در خدمت حکومت هستند که در

صورت نیاز باید قربانی شوند. در چنین حاکمیتی، نظامی از استعاره‌ها پدید می‌آید که در زبان متون نوشتاری حاکمان سیاسی تکرار می‌شود.

۳-۱-۴- آیا کلماتی وجود دارد که آشکارا رسمی یا محاوره‌ای باشند؟

هر یک از دو بافت رسمی و عامیانه، واژه‌های خاص خود را دارد. تعابیر عامیانه، واژه‌ها و تعبیرهایی است که در میان گروه‌های پایین جامعه رایج می‌شود. این بخش از زبان در موقعیت‌های رسمی، پذیرفتنی نیست، زیرا نامأنوس، ناهموار، تند و گاه دور از ادب و گستاخانه است. در سویی‌ی مقابل، واژه‌های فاخر قرار دارند که دارای شکوه و اعتبار اجتماعی بالایی هستند. (ر.ک: فتوحی، ۱۳۹۰: ۲۵۳) برای سبک‌شناس، دانستن این که در یک پیکره‌ی زبانی، میزان واژه‌های رسمی و فاخر بیشتر است یا واژه‌های عامیانه و محاوره‌ای، اهمیت شایانی دارد. زبان عامیانه هرچند فرودست است، بخش ابداعی زبان است. در این بخش، واژه‌ها به سرعت متولد می‌شوند و به همان سرعت می‌میرند. کاربران این نوع تعابیر، همیشه نیاز به واژه‌های تازه دارند تا دیگران را گیج و غافلگیر کنند. این زبان پویا و پرشتاب و همیشه تازه، غافلگیرکننده و پیش‌بینی‌ناپذیر است. تعبیرهای زبان عامیانه، پرننگ، بذله‌آمیز، طنزآمیز و شوخ‌گانه است. زبان عامیانه‌ی فارسی پر از کنایات و تعابیر گزنده و رکیک است که کاربرد عناصر هر یک از این گونه‌ها در موقعیت‌های رسمی موجب تنزل شأن و پایگاه اجتماعی گوینده می‌شود. (همان)

در «سگ و زمستان بلند» پارسی‌پور گاه با ترکیبات یا اصطلاحاتی مواجه می‌شویم که متناسب با حیطه‌ی فکری و موقعیت زمانی، مکانی و شرایط حاکم بر فضای زندگی و اندیشه‌ی شخصیت‌ها به کار می‌روند. اصطلاحات عامیانه یا محاوره در رمان پارسی‌پور به وفور قابل مشاهده است. «نکته حائز اهمیت این است که میزان استفاده‌ی شخصیت‌ها از واژه‌ها و اصطلاحات عامیانه با طبقه‌ی اجتماعی، تحصیلات، شغل، دین و مذهب و موارد این چنین، متناسب است.» (قانونی و غلامحسینی، ۱۳۹۵: ۱۳۱) پارسی‌پور با استفاده از الفاظ، عبارت‌ها و اصطلاحات عامیانه به ادبیات مردم کم‌سواد و طبقات متوسط و پایین جامعه توجه می‌کند. زبان او در رمان‌هایش، متفاوت و وابسته به نوع و فضای رمان است. در بخش‌هایی که شخصیت آنان، مردم عادی و متوسط جامعه هستند، زبان شخصیت‌ها، زبانی است که از عناصر فولکلوریک و زبان توده‌ی مردم بهره می‌گیرد. با توجه به گفتمان‌های ارائه‌شده در زمینه‌ی غرب‌زدگی، نمونه‌هایی از کلمات محاوره در این رمان عبارتند از:

- پیغمبرها آمده‌اند اینهمه زحمت کشیده‌اند تا نظم به وجود آورند. آن وقت این چلغوزها می‌خواهند

همان نظم را از بین ببرند. (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۲۵۲)

- بعد عمویم با احتیاط گفت: یعنی جناب‌عالی می‌فرمایند چه غلطی بکنیم؟

حسین گفت، من می‌گویم گه نخوریم. (همان: ۵۰)

- حالا اینجا حلوا خیر می‌کنند؟ (همان: ۱۸)

- تمام کلک‌ها را زدم که بروم. (همان: ۲۴۸)

- اینجا اصلاً کاری صورت نمی‌گیرد که تو بخوای یک گوشه‌ی آن را بگیری. مردم مثل

گوسفندند، مثل گوسفند زندگی می‌کنند. (همان: ۲۸۰)

۳-۱-۵- چه نوع فرآیندها و مشارکینی مسلط هستند؟

از مشخصه‌های این رمان، تودرتویی و بی‌مرزی روایت‌ها و شکست زمان و مکان روایت و ایجاد فضاهای غریب است که از نشانه‌های صناعت سیلان ذهن است. جریان سیال ذهن با یادآوری و تودرتویی روایات، روایت آدم‌هایی است هذیانی، مجنون، خواب‌آلوده و بیمار که هرچه بیشتر به رمان، جنبه‌ی روان‌شناختی می‌دهد و ناخودآگاه شخصیت‌ها را آشکار می‌سازد. پارسی‌پور در این رمان در خلال معرفی مستقیم مکان‌ها و اشخاص، برخی از خبرهای روزمره را روایت می‌کند. رمان دارای فلاش-بک‌های فراوان است. شیوه‌ی شتابناک پردازش مستقیم خبرنامه‌ای از اوضاع اجتماعی - خانوادگی دارد. راوی رمان، حوری، شاهد احوال خانواده و مردم محله‌ی خود است. حوری و حسین، خواهر و برادری روشن‌فکرپیشه و بی‌باور به خرافات بودند. حسین از زندان آزاد می‌شود و چون نمی‌تواند خانواده و دوستان قدیم را تغییر دهد، گرفتار بیهودگی می‌شود و بعد از دیوانه شدن می‌میرد. حوری پس از مرگ برادر به تأثر شدید دچار می‌شود و بارها زندگی و مرگ او را در ذهن خود مرور می‌کند و دائماً دیگران را مقصّر مرگ او می‌داند. او از سطحی‌نگری و عشق‌های ناکام جوانی به درون‌نگری هذیانی دچار می‌آید.

ساختار رمان، دوری و چرخشی است و هیچ حادثه‌ی تازه و اوجی ندارد و همچون یک زندگی

عادی تکراری است. در بخش‌هایی از رمان، جزئی‌پردازی‌ها بیشتر می‌شود. زبان و نگارش رمان،

پرحوصله، استعاره‌ی و هنری است و راوی، خواننده را همواره به رخدادهای گذشته و حال می‌راند.

حوادث، توالی لازم را ندارند و هر حادثه‌ای ناگاه بر پایه‌ی خاطره‌های گذشته رخ می‌دهد. به طور کلی

می‌توان گفت که رمان بدون گزینش و دقت در رخدادها شکل می‌گیرد. در این بخش کوشش می‌شود تا به پرسشی بنیادین درباره‌ی شگردهایی که برای سامان‌بندی زمان رویدادها استفاده شده‌اند، پاسخ داده شود.

الگوی زمانی روایت در رمان «سگ و زمستان بلند»: راوی همچون داستان‌گویی که به‌خوبی از تأثیر تعلیق در داستان آگاه است، روایتی مبتنی بر زمان‌پریشی از رویدادها ارائه می‌دهد. زمان برای او، پیش‌روی ساده‌ی خطی از یک رویداد به رویداد بعدی نیست؛ بلکه او ترجیح می‌دهد که بخشی از یک رویداد را روایت کند و سپس به ماجرای دیگر بپردازد و در مقطعی دیگر مجدداً به همان رویداد نیمه‌تمام بازگردد و آن را تکمیل کند. برای مثال در اوایل رمان، راوی مرکزی - حوری - پس از وصف ملاقات برادرش در زندان، رمان را نیمه‌تمام می‌گذارد و به خاطره‌ای از زمان کودکی‌شان اشاره می‌کند و این خود باعث ایجاد روایتی فرعی می‌شود. مصداق‌های این راهبرد روایی (داستان‌گویی چندلایه و زمان‌پرشانه) را در بخش‌های گوناگون این رمان می‌توان دید. اینک نمونه‌هایی به‌عنوان شاهد ارائه می‌شود:

«- علی پرسید: نمی‌توانی؟ برای چه نمی‌توانی؟ حالا اینجا حلوا خیر می‌کنند؟...»

حسین گفت: من مال اینجا می‌کنم، این را حس می‌کنم.

مال اینجا هستم، اینجا کجاست؟ می‌مانی اینجا می‌پوسی. دلت خوش است که تو یکی از قبرستان‌های

مام وطن خاک می‌شوی هه، همین. چرا می‌ترسی، می‌ترسی تحقیرت کنند، همین.

برای چی تحقیرم کنند؟

برای عقب‌ماندگی‌هایت. برای خودت، برای ... چه می‌دانم عینک کلفتت. (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۱۸)

سپس روایتی فرعی در میان رمان ذکر می‌کند؛ مجدداً به پاره‌روایت نیمه‌تمام قبلی باز می‌گردد و

تعریف می‌کند که سرگذشت حسین بعد از زندان چه می‌شود.

«- وقتی بچه بودم با حسین و علی رفتیم سینما. هوا سرد بود و رطوبت تا مغز استخوان‌هایمان حس

می‌شد. دو بخاری ذغالی سنگی در دو گوشه‌ی تالار می‌سوخت و دود در فضا موج می‌زد. فیلم هنوز

شروع نشده بود و ما همچنان که پالتو داشتیم، روی صندلی‌ها غوز کرده بودیم و به انتظار سرود بودیم تا

برای آخر بار جابه‌جا بشویم... در کوچه که می‌رفتیم، حسین پرسید: «فیلم‌های تارزان یادت هست علی؟

باز دلت می‌خواهد بروی جنگل؟»

«- نه، مگر خل هستم، می‌روم آمریکا، مثل بقیه‌ی آدم‌ها.»

.... شب مرگ حسین را خوب به یاد دارم. زمستان هشت نه سال پیش بود. درست یادم نمی‌آید، مثل اینکه چهارده پانزده ساله بودم. این مال ماه آخری بود که حسین به خانه برگشت. مال وقتی که آقاجان و خانم جان سایه‌ی حسین را با تیر می‌زدند.» (همان: ۱۹)

در واقع او روایت مفصلش را به صورت پاره‌روایت‌ها و اپیزودهایی به پیش می‌برد که هر یک به برهه‌ی زمانی متفاوتی متعلق هستند. همان کاری که ژنت آن را اصطلاحاً روایتگری با «زمان‌پریشی» می‌نامد. راوی در نهایت همه این رشته‌های مجزا را در نقطه‌ای از زمان گره می‌زند و از این طریق موفق به ایجاد آن کیفیتی در روایتش می‌شود که روایت‌شناسان اصطلاحاً آن را «انسجام روایی» می‌نامند. در پاره‌ای از رمان، راوی مایه‌ها را عیناً باز نمی‌گوید؛ بلکه مایه‌ها را با جابه‌جایی‌های زمانی و با عوض کردن ترتیب رویدادها به «روایت» (داستانی پیرنگ‌دار) تبدیل کرده است. این تبدیل با به کارگیری چند شگرد روایی صورت گرفته که مهم‌ترینشان مطابق با نظریه ژرار ژنت به قرار زیر است:

۳-۱-۵-۱- تلخیص: با استفاده از این شگرد، راوی وقایعی را که رخ دادنشان در «مایه» مدت زیادی طول کشیده است، در «روایت» خلاصه می‌کند، به گونه‌ای که جزئیات این رویدادها ذکر نمی‌شود و در نتیجه راوی به سرعت از آن‌ها عبور می‌کند. (ر.ک: پاینده، ۱۳۹۷: ۲۶۱) نمونه‌ای از تلخیص روایی را در اپیزود «گفتگوی حسین و عموی بزرگ درباره‌ی پیشرفت و توسعه‌ی غرب» می‌توان دید. راوی، مجموعه اقداماتی را که طی سالیان دراز باعث کوچک شدن امپراتوری و قدرت ایرانیان شده، به صورتی مختصر ذکر کرده است.

- یک‌روزی بزرگ‌ترین قدرت روی زمین ما بودیم. از این سر دنیا تا آن سر دنیا زیر پرچم ما بود. ولی خب یواش یواش به خاطر یک اتفاقاتی که افتاد، امپراتوری کوچک شد، چرا؟... چون هیچ حادثه‌ای بدون علت نیست، باید علت را جستجو کرد. ما در حقیقت از پیشرفت تکنیکی بازمانده‌ایم. طی قرن‌ها در خودمان چنبره زده‌ایم، مثل کبک سرمان را زیر برف کرده‌ایم تا حقیقت را نبینیم. در عصر خیش و گاوآهن مانده‌ایم و آن‌ها دارند از حرکت به سوی فضا حرف می‌زنند، چون در آغاز کار، این را آموخته‌اند که باید به یکدیگر احترام بگذارند، که برای اندیشه‌ی هر فرد حرمت قائل باشند. آن‌ها ارباب و رعیت نیستند. آن‌ها انسانند. این چیزی است که ما در اینجا کم داریم. اما آن‌ها نیز این را به قیمت ارزان به دست نیاورده‌اند. مبارزه کرده‌اند تا به این مرحله رسیده‌اند. (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۴۹)

۳-۵-۲- تطویل: در این شگرد که درست برعکس شگرد قبلی است، راوی رویدادها را با توصیف حالات و احساسات خود یا سایر شخصیت‌ها درهم می‌آمیزد و در نتیجه روایت کردن حوادث، زمان بیشتری می‌برد. (پاینده، ۱۳۹۷: ۲۶۲)

«یک رگبار تند و بعد بوی کاهگل دیوارها که حسابی گچشان ریخته بود. در حیاط تمام مدت زیر رگبار نشسته بودم. هوا رو به گرمی می‌رفت، ولی هنوز سرد بود. پولیور نازکم خیس شده بود. سرم را به پشتی صندلی راحتی تکیه داده بودم. خانم‌جان از پشت پنجره به شیشه می‌زد. چیزی می‌گفت. سرما می‌خوری؟»

به ترشح باران روی دیوار نگاه می‌کردم؛ به برق باران روی چوب سبزرنگ معجر و به صدای باران در ناودان.

یک پرنده پرید. انگار که حرکت سنگ آسایش با آن بال‌های بسته، حیاط را شکافته بود. جای پایش در آسمان ابری حس می‌شد. صدای جیک‌جیک از لابه‌لای شاخه‌های کاج می‌آمد. چطور بود که لابه‌لای این برگ‌های سوزنی می‌نشستند و طوریشان نمی‌شد؟» (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۲۴۸-۲۴۹)

نحوه‌ی روایت شدن این اپیزود، مانند نمایش صحنه‌ای از یک فیلم با دور آهسته است. جزئیات فراوانی در این توصیف گنجانده شده که به احساسات راوی و خواننده‌اش مربوط می‌شود. اشاره‌ی دقیق راوی به مکان‌های مختلف و واکنش افراد نشان می‌دهد که او از ضرباهنگ روایت به میزان فراوانی کاسته است. تأثیر کاربرد این شگرد روایی (تطویل)، برانگیختن احساسات خواننده است.

۳-۱-۶- وجهیت (مدالیته)

ایدئولوژی در هر اثری در سطح‌های مختلف زبانی قابل بررسی است. از نظام آوایی گرفته تا واژگان و ساخت‌های نحوی. اما به باور فتوحی در میان آن‌ها، «ساخت‌های نحوی» از جنبه‌ی ایدئولوژیک، اهمیت بیشتری دارد. (ر.ک: فتوحی، ۱۳۹۰: ۲۲۰) ایدئولوژی بیشتر خود را در روابط نحوی یک متن نشان می‌دهد و نویسنده بر اساس آن، نوع ویژه‌ای از الگوهای دستوری را برمی‌گزیند. یکی از الگوهای مهم دستوری که در سبک‌شناسی بررسی می‌شود، «وجهیت» و پیوند آن با دیدگاه نویسنده است. نظریه‌ی وجهیت در بررسی ادبیات به شیوه‌های گوناگون و در معانی گسترده‌ای به کار رفته است. به طور کلی وجهیت را کیفیت‌های بیان امر و نیز هر نوع دخالت گوینده در بیان یک موضوع گفته‌اند که حتی ابعاد زمان و نحو فعل را نیز در برمی‌گیرد. در یک گفت‌وگو، وجهیت گوینده در کلام، نوع رابطه‌ی او را با

شنونده تعیین می‌کند و نقش بینافردی سخن در همین جا مشخص می‌شود. اینک این جهت‌گیری را در مقوله‌ی صفت و قید بررسی می‌کنیم.

۳-۱-۶-۱- وجهیت در صفت

یکی از عناصری که در بیان وجهیت در زبان نقش دارد، صفت است. صفت، توضیحی درباره‌ی اسم می‌دهد. آنجا که این توضیح بیانگر دیدگاه و قضاوت نویسنده درباره‌ی یک موضوع باشد، حاوی وجهیت است. درجات صفات بیانی (مطلق)، برابر، تفضیلی، عالی از لحاظ بیان کیفیت موضوع یا مقایسه‌ی آن با امری دیگر، در بردارنده دیدگاه مطلق گوینده درباره‌ی موضوع یا برابرنگاری، برترانگاری و ابرانگاری است. (ر.ک: فتوحی، ۱۳۹۰: ۲۹۱)

درجات صفت	نمونه‌ی مورد استناد
۱- آزاد (بدون قید)	- هیتلر، نژادپرست بود. (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۴۷)
۲- برابرنگاری (وصف متوسط با قید)	- آمریکایی‌ها همان انگلیسی‌ها هستند دیگر، با هم که فرقی ندارند. (همان: ۴۸) - همه‌شان انگلیسی حرف می‌زنند، همه‌شان ام‌لنگ‌درازند. (همان) - دایی صبری گفت: «خوب بلشویک‌ها هم یک چیزی شبیه آلمانی‌ها هستند دیگر. اگر دستشان برسد، همه ما را درسته می‌بلعند. عین انگلیسی‌ها که آن‌ها هم یک چیزی شبیه امریکایی‌ها. (همان: ۴۹)
۳- برترانگاری (وصف قوی شده با قید)	- دایی گفت: «آمریکایی‌ها پولدارترند، کشورشان بزرگ‌تر است. خیلی ثروتمندند. (همان: ۴۸)
۴- آبرانگاری	- هیتلر، بزرگ‌ترین آدمی بود که تا این لحظه در تاریخ بشریت ظاهر شده بود. (همان: ۴۷) - انگلیسی‌ها، بزرگ‌ترین پدرسوخته‌های تاریخ بودند. (همان) - یک روز بزرگ‌ترین قدرت روی زمین ما بودیم. (همان: ۵۱)

۳-۱-۶-۲- وجهیت در قید

قیدها فرآورده‌ی دیدگاه و نگرش گوینده درباره‌ی موضوعند و شدت و ضعف تلقی، باور و دلبستگی وی را به عقاید و ایدئولوژی‌ها نشان می‌دهند. از طریق بررسی قیدها می‌توان میزان واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی و احساساتی بودن سبک گوینده را بازشناسی کرد. مثلاً کاربرد قیدهای شدید، سبک را به جانب اغراق و مبالغه سوق می‌دهد و نشان‌دهنده‌ی موضع‌گیری عاطفی گوینده درباره‌ی موضوع است. (فتوحی، ۱۴۰۰: ۲۹۱)

گزاره	دیدگاه
- افسوس، افسوس که من کافر مردم، افسوس. (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۴۳)	تأسف
- پدرم گفت: «بدبختی این است که جوان‌های ما فکر می‌کنند فقط خودشان همه-چیز را می‌دانند.» (همان: ۵۰)	انحصار
- این پرویز که تازه آمده می‌گوید اصلاً نمی‌دانید آن‌ها کجا هستند، ما کجاییم. (همان)	تأسف
- اگر پدرم می‌فهمید حتماً نظرش از من برمی‌گشت و دیگر اعتبارم از دست می‌رفت. (همان: ۵۹)	تأکید و ایجاب
- هیچ‌کس اینجا کاری از تو نمی‌خواهد. اینجا اصلاً کاری صورت نمی‌گیرد که تو بخواهی گوشه‌ی آن را بگیری. مردم مثل گوسفند زندگی می‌کنند. (همان: ۲۸۰)	نفی و انکار
- عموی کوچک گفت: «خوب مگر می‌شود، مگر اصلاً همچین چیزی ممکن است قربان.» (همان: ۵۳)	

۳-۱-۷- گزینش واژگان

بخش عمده‌ای از سرشت یک سبک را نوع گزینش واژه‌ها می‌سازد. واژه‌ها، ایستا و منجمد نیستند، بلکه جان‌دار و پویا هستند، تاریخ و زندگی‌نامه دارند، حتی شخصیت، شناسنامه و بار عاطفی و فرهنگی دارند؛ برخی ثابت و انعطاف‌ناپذیرند و برخی در اثر فشار بافت‌های مختلف، تغییر شکل و معنا می‌دهند و جدال و انگیزشی مداوم برای تخیل نویسنده ایجاد می‌کنند. واژه‌ها در گذر تاریخ، نیرومند می‌شوند و نیروی خود را از دست می‌دهند، پوست می‌اندازند، فرسوده، نخ‌نما و منسوخ می‌شوند. گاهی دوباره زنده می‌شوند و تغییر معنی می‌دهند. واژه‌ها از نظر ویژگی‌های ساختمانی، گونه‌های دلالت و مختصات معنایی، بسیار متنوعند. انبوهی هر یک از طیف‌های واژگانی در متن‌های ادبی و کاربردهای زبانی، زمینه‌ی تنوع

سبک‌ها را پدید می‌آورد. از این رو کاربردهای برجسته، معنادار و نقشمند یک نوع واژه یا یک طبقه‌ی واژگانی در متن، اهمیت دارد. (ر.ک: فتوحی، ۱۳۹۰: ۲۴۹-۲۵۰) تأثیر ایدئولوژیک در لایه‌ی واژگانی از طریق بررسی پیوند متن با بافت بیرونی آن شناخته می‌شود. رمزگان، شاخص‌های زبانی و نشان‌داری واژه‌ها از عناصری هستند که متن را با بافت‌ها و زیرمتن‌های اجتماعی و فرهنگی پیوند می‌زنند. رابطه‌ی معنادار واژگان با ایدئولوژی و قدرت را می‌توان با بررسی رمزگان اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و دیگر ساختارهای اجتماعی نشان داد. همچنین شاخص‌هایی که نویسنده برای افراد و نهادها به کار برده و بسامد واژه‌های نشان‌دار در سخن وی نشان‌دهنده‌ی پیوند متن با ایدئولوژی هستند. (همان)

نوع سخن	صفت سبک	نمونه	نوع واژه	نوع دلالت
داستانی	محسوس	رگبار، پنجره، دیوار، آسمان، پرنده، درخت، باران، گوسفند	عینی	حسی ذهنی
فلسفی	انتزاعی	پیشرفت، قدرت، حرکت، وطن، صدا	ذهنی	
کلی‌نگر	ذهن‌گرا	درخت	اسم جنس	عام خاص
مصادقی	تصویرگرا	کاج	اسم نوع	
علمی	عین‌گرا	آسمان ابری، برگ‌های سوزنی، رگبار تند	صریح	ارجاع
ادبی	کنایی و استعاری	برق باران، بوی کاهگل دیوارها	ضمنی	
رسمی	درجه صفر سبک	تند، گرمی، سرد، خیس، راحتی	بی‌نشان	نشان‌داری

شخصی	ارزش‌گذار	نَجس، آدم‌کش، دزد، پفیوز	نشان‌دار	
آموزشی	رسمی	سیاست‌دار، جهان- دار، مام وطن، قدرت حقیقی	رسمی	بافت
گفت‌وگوی خودمانی	محاوَره‌ای	آدم‌های دست دوم، توسری‌خور، عقب‌مانده، گوسفند	محاوَره‌ای	
تخصّصی	دارای بار معنایی ایدئولوژیک (سیاسی و اجتماعی)	آسمان ابری، دیوار، پنجره، کاج، جنگل	تخصّصی	رمزگان
زبان همگانی	عمومی	ماهی، حلوا، گوسفند، سفر	عمومی	

۳-۱-۸- تعداد فعل‌ها و زمان آن‌ها

عامل زمان در جمله نشان‌دهنده‌ی میزان فاصله‌ی گوینده یا نویسنده با موضوع است. تغییر فاصله‌ی گوینده با واقعیت، زاویه‌دید و ذهنیت وی را تغییر می‌دهد. از این‌رو عامل زمان، متغیر مهمی در میزان واقع‌گرایی متن و شیوه‌ی نگاه مؤلف به امور به شمار می‌رود. مثلاً فعل مضارع، ارتباط فوری و بی‌واسطه با واقعیت دارد. کاربرد مضارع اخباری، قیده‌ای زمان (اکنون، حالا، خُب) و صفت‌ها و ضمیرهای اشاره‌ی نزدیک (این، همین)، پیوند مستقیم گوینده را با موضوع نشان می‌دهد و لحظه به لحظه ذهن مخاطب را با موضوع پیوند می‌دهد. زمان حال بیشتر از گذشته قطعیت دارد و ساخت‌های مختلف گذشته نیز به همان نسبت که از حال فاصله می‌گیرد، فاصله‌ی گوینده و دیدگاه وی را بیشتر می‌کند. (فتوحی، ۱۳۹۰: ۲۹۱)

گاه کاربرد زمان حال با وجه اخباری، نشان‌دهنده‌ی احیای خاطره و نزدیک شدن به گذشته است. با این شیوه‌ی روایت، گذشته به طور زنده به اکنون منتقل می‌شود. نویسنده با انتخاب زمان مضارع اخباری، رابطه‌ی گوینده را با واقعیت به حداقل رسانده است. اهمیت بررسی تعداد فعل‌ها بدان دلیل است که

صدای دستوری متن مشخص شود. صدای دستوری عبارت است از: رابطه‌ی میان رخداد یا حالت بیان- شده در فعل با دیگر شرکت‌کنندگان در آن یعنی فاعل، مفعول و... وقتی مبتدای جمله یا عامل فعل باشد، جمله صدای فعال و مؤثر دارد. از این‌رو تبیین تعداد فعل‌ها در هر متنی همواره دارای پیام ویژه‌ای است. (همان: ۲۹۱)

در متنی که به‌عنوان شاهد مثال ذکر شد و در کلِ گفتمان‌های مبتنی بر ایدئولوژی «غرب‌زدگی»، اکثر افعال (۱۱۴ مورد) به شکل مضارع وجه اخباری دیده می‌شود. به‌طور کلی «هرچه از اکنون به گذشته می‌رویم، فاصله‌ی گوینده با اصل حادثه (واقعیت) زیاد می‌شود و اطمینان گوینده درباره‌ی خبر کاهش می‌یابد. کاربرد گذشته‌ی نقلی، التزامی، بعید (۷ مورد) و وجوهی از فعل (مانند تمنا و تردید) که دلالت بر عدم اطمینان یا ناتمامی وقوع فعل دارد، خواننده را نسبت به موضوع در وضعیتی نامطمئن قرار می‌دهد. زمان‌های گذشته‌ی نقلی، بعید و ابعد برای گزارش زمان‌های دور و غیر واقعی و طراح‌ی فضای تخیلی، کارایی بیشتری دارند. کاربرد گذشته‌ی نقلی استمراری و ساخت مجهول به تصویر فضاهای رؤیایی و وهم‌آلود کمک می‌کند و با ایجاد فاصله میان راوی و مخاطب با زمان و مکان وقوع فعل، قطعیت را از میان برمی‌دارد.» (همان: ۲۹۲)

۳-۱-۹- آیا از ضمایر ما و شما استفاده شده است؟

نویسنده برای نشان دادن وحدت و هویت جمعی از ضمیر اول شخص جمع «ما» استفاده می‌کند. در همه‌ی گفتمان‌های ذکر شده (مبتنی بر ایدئولوژی غرب‌زدگی)، ضمیر من، ما و شما به ترتیب ۱۷، ۲۰ و ۳ بار به کار رفته‌اند که کاربرد ضمیر اول شخص جمع «ما»، بیانگر وحدت ملی و توجه به سرنوشت جمعی است.

۳-۲- سطح تفسیر

«تفسیر»، دومین مرحله‌ی تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف و ترکیبی از محتوای متن و ذهنیت مفسر است. صرفاً نمی‌توان با ویژگی‌های صوری متن، مستقیماً به تأثیرات ساختاری بر شالوده‌ی جامعه پی برد؛ زیرا اساساً نوع ارتباط متن و ساختارهای اجتماعی، رابطه‌ای غیرمستقیم است. این رابطه بیش از هر چیز توسط گفتمان برقرار می‌شود؛ زیرا ارزش ویژگی‌های متنی تنها با واقع شدن در تعامل اجتماعی است که جنبه‌ی واقعی می‌یابد و از نظر اجتماعی نیز عملی می‌شود. (ر.ک: فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۱۴) تفسیر، برآیند ارتباط متقابل مرحله‌ی توصیف صوری متن (یعنی همان سرنخ‌های سازمان نحوی) با دانش زمینه‌ای ذهن

مفسّر خواهد بود. (ر.ک: آقاگل‌زاده، ۱۳۹۴: ۲۷۳) پس تفسیر، نتیجه و تحلیلی است که ریشه در داده‌های مرحله‌ی توصیف دارد. تحلیل متکی بر مرحله‌ی پیشین، از آن‌رو ناقص است که دارای کیفیت و کمیت عینی نیست؛ یعنی ماهیت عینی ندارد. بنابراین برای عبور از سطح و رسیدن به عمق متن باید مؤلفه‌های به‌دست‌آمده از لایه‌ی سطح، تفسیر شوند. «در ورای این لایه‌ها، ساختارهای اجتماعی فرهنگی و همچنین دانش و نظام ادراکی مخاطب و مؤلف متن قرار دارد.» (کریمی، ۱۳۹۸: ۱۰۵ به نقل از: میرفخرایی، ۱۳۸۳: ۱۴)

رسیدن به لایه‌های یادشده با تفسیر ممکن می‌شود؛ اما نقص این مرحله هم از آن‌روی است که هنوز قادر به علت‌یابی در ساختار تحلیل نیست. بنابراین نیاز به مرحله‌ی تبیین اینجا کاملاً مشهود خواهد بود. هر قدر مرحله‌ی اول برای مخاطب قابل درک است، این مرحله برای مخاطبان عادی قابل درک و یا قابل بازخوانی نخواهد بود. پس این مرحله، نوبت محتوای داستان است.

عناصر زبانی رمان «سگ و زمستان بلند» پارسی‌پور، کارکرد معنایی مشخصی دارند. وقتی واژگان صوری داستان را در مقام قیاس و سنجش بگذاریم، نگرش واقعی متن را خواهیم یافت. در این رمان، اولین عنصری که خواننده را به محتوای داستان رهنمون می‌سازد، عنوان آن است. عنوان هر اثر، عصاره و چکیده‌ی آن اثر و نخستین ورودی جهت وارد شدن به محتوای آن است. از این جهت عنوان رمان، دال‌التمند و پر قدرت و بیانگر درون‌مایه‌ی آن است؛ زیرا به بافت سیاسی- اجتماعی آن دوران اشاره دارد. واژه‌ی «سگ» و «زمستان»، هر دو در معنای نمادین به کار رفته‌اند که بلند بودن زمستان به تداوم و توالی شرایط اشاره دارد. «تکرار» از ساده‌ترین روش‌ها برای تثبیت یک مسأله در ذهن مخاطب است که وی بارها و بارها با تکرار واژه‌ی محوری یعنی عدم آزادی، غرب‌زدگی و استبدادستیزی را به مخاطب یادآوری کرده است. به عبارتی اعتراضی روشن نسبت به تعامل جامعه با افراد مختلف را ارائه کرده، آن گونه که حق انتخاب را از آن‌ها گرفته است؛ به عبارتی عدم وجود آزادی و اختیار در گزینش. دیگر سخن آنکه تکرار چندین‌باره‌ی واژه‌های یادشده، حکایت از میزان اهمیت نقش غرب‌زدگی و از طرفی غرب‌ستیزی دارد.

از موارد قابل توجه رمان «سگ و زمستان بلند» در سطح واژگان، استفاده از واژه‌ها و اصطلاحات عامیانه است. نویسنده با کاربرد واژگانی ساده و عامیانه، احساس صمیمیت و نزدیکی خود را با مخاطب بیشتر می‌کند و بار عاطفی جمله‌ها را بالا می‌برد؛ زیرا گاه تنها به کارگیری زبان عامیانه می‌تواند تمام

احساسات موردنظر نویسنده را منتقل کند. مقایسه‌ی تعداد فراوان واژگان منفی در برابر واژگان مثبت از سویی می‌تواند ناشی از آشفتگی ذهن نویسنده و از سوی دیگر متأثر از ناهمگونی موجود در جامعه نیز باشد؛ اما محتوای آن‌ها، مبین دو قطب منفی و مثبت و نیز یک قطب خنثی است. قطب منفی شامل حسین، حوری و... و قطب مثبت شامل علی، دایی صبوری، عموی بزرگ و کوچک و اغلب افراد خانواده است. بهترین نماینده برای قطب خنثی، اکثر مردم شهر هستند.

روند داستان با این سه قطب و افراد زیرمجموعه‌اش ادامه یافته، راوی اجازه‌ی اظهارنظر به افراد مختلف در هر قطب را داده است. در نتیجه محتوای چنین داستانی را نمی‌توان لزوماً محتوایی مثبت یا منفی دانست؛ بلکه دارای یک تم خاکستری است. در این اثر مابین خیر و شر، خوب و بد، تضاد داستانی ترسیم شده است. نویسنده با وجود تضاد بین شخصیت‌ها، شخصیت‌های مقابل را بابت کارها و اندیشه‌شان بازخواست نکرده است. «صدای داستان را می‌توان صدای فعالی نامید؛ زیرا بیشتر جمله‌ها، فعلیه و کنشگر آن یعنی فاعل، معلوم است.» (فتوحی، ۱۳۹۰: ۲۹۵)

غلبه‌ی زمان ماضی بر فعل‌های رمان، بیانگر زاویه‌ی دید نویسنده، نسبت به موضوع است. نویسنده با این کاربرد ظاهراً قصد داشته از سویی فضای ذهن و نیز جهان‌بینی خود را از موضوع مورد انتقادش نشان دهد؛ و از سویی دیگر مخاطبان داستان را هم نسبت به چنین فضایی در وضعیتی نامطمئن قرار دهد. با این شیوه و با استفاده از سبک کاربرد فعل، اعتراض خود را نسبت به موضوع غرب‌زدگی نشان داده است. وجود زمان حال و مضارع در متن، نشان از میزان واقع‌گرایی است. «فعل‌ها و زمان آن‌ها در متن همچون سفیری برای نشان دادن این مسأله‌اند که مردم در جامعه، غالباً نسبت به جهان‌بینی خود در چه حالتی هستند. در جمله‌ها هرچه از زمان اکنون به گذشته می‌رویم، فاصله‌ی گوینده با اصل حادثه (واقعیت) زیاد می‌شود و اطمینان گوینده درباره‌ی خبر کاهش می‌یابد... و با ایجاد فاصله میان راوی و مخاطب با زمان و مکان وقوع فعل، قطعیت را از میان برمی‌دارد.» (همان: ۲۹۲)

بیشترین وجهی که در کاربرد فعل‌ها مورد استفاده قرار گرفته است، اخباری است. قطعاً گزینش این وجه حاوی نگرش خاص نویسنده است. گویی نویسنده (پارسی‌پور) با کاربرد ساختاری گزارش‌گونه، ارتباط نزدیک خود را با تجربه و توصیفات رمان نشان داده است؛ زیرا «استفاده از ساخت‌های وجه اخباری، نشان‌دهنده‌ی درجه‌ی قطعیت بالای متن و موضع اقتدار روایت است.» (درپر، ۱۳۹۲: ۸۱) در

مواردی نیز به دلیل گفتگوی میان شخصیت‌های داستان، نویسنده از جمله‌های پرسشی استفاده کرده است.

در میان جمله‌های خبری، بسامد جمله‌های فعلیه بر جمله‌های اسمیه غلبه دارد. جمله‌های فعلیه «علاوه بر زمان‌مند بودن بر پویایی و حرکت دلالت می‌کنند.» (عکاشه، ۲۰۰۵: ۸۳) این غلبه‌ی فعلی در ابتدا، میانه و پایان رمان دیده می‌شود. سبک و ساختمان جمله‌های به کاررفته، ساختاری روایی و پرشتاب دارد، زیرا جمله‌ها کوتاه‌اند. این روند در سراسر داستان وجود دارد. هدف او در چنین کاربردی، شتاب بخشیدن به اندیشه‌اش بوده است. کاربرد قید به عنوان یکی از مهم‌ترین نمایه‌های زبان‌شناختی است که به خوبی میزان و شدت جهان‌بینی است. بنابراین توجه به گزینش شکل قیدها و نیز محتوایی که برای آن‌ها بیان شده، بسیار حائز اهمیت است. گویی هدف نویسنده، نشان دادن میزان ظاهربینی مردم و شدت آن است که با این شیوه آن را به نقد کشیده است.

۳-۳- سطح تبیین

«تبیین»، سومین مرحله‌ی تحلیل گفتمان انتقادی است. این سطح به توضیح چرایی تولید این چنین متنی از میان امکانات موجود در آن زبان برای تولید متن، در ارتباط با عوامل جامعه‌شناختی، گفتمان، ایدئولوژی و قدرت و دانش فرهنگی- اجتماعی می‌پردازد. (ر.ک: آقاگل‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۹) هدف از این سطح، توصیف گفتمان به عنوان بخشی از فرایند اجتماعی است. فرکلاف تبیین گفتمان را به عنوان کنش اجتماعی وصف می‌کند و بیان می‌کند که ساختارهای اجتماعی، چگونه گفتمان را تعیین می‌بخشند و یا اینکه گفتمان چه تأثیری بر آن ساختار می‌تواند بگذارد. (ر.ک: فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۴۵)

منظور از تبیین، دیدن گفتمان به عنوان جزئی از روند مبارزه‌ی اجتماعی در ظرف مناسبات قدرت است. (همان) در این سطح محقق به تحلیل متن به عنوان جزئی از روند مبارزه‌ی اجتماعی در ظرف مناسبات قدرت می‌پردازد. در زمینه‌ی تبیین باید سه پرسش زیر را مدنظر داشت: ۱- ایدئولوژی: چه عناصری از دانش زمینه‌ای مورد استفاده، دارای خصوصیات ایدئولوژیک است؟ ۲- عوامل اجتماعی: کدام نوع از روابط قدرت در سطوح گوناگون نهادی، اجتماعی و موقعیتی در شکل دادن به یک گفتمان خاص تأثیرگذار است؟ ۳- تأثیرات: جایگاه این گفتمان نسبت به مبارزات در سطوح مختلف موقعیتی و اجتماعی چیست؟ آیا این مبارزات، مخفی است یا علنی؟ آیا گفتمان یادشده نسبت به دانش زمینه‌ای،

هنجاری است یا اخلاقی؟ آیا در خدمت روابط موجود است یا در راستای دگرگون ساختن آن عمل؟
(همان)

با توجه به گفتمان‌های ارائه‌شده مرتبط با این ایدئولوژی، پارسی‌پور «غرب‌زدگی» را پدیده‌ای تنش‌زا می‌داند که کنش‌ها و دیدگاه‌های متعددی را برمی‌تاباند. مسأله‌ی مهم در ارتباط با تنیدگی، نحوه‌ی پاسخ یا واکنش به آن است که می‌تواند در سازگاری فردی، نقش مهمی داشته باشد. در این رمان، هر کدام از شخصیت‌ها در برابر این عامل تنیدگی با روش‌هایی مختلف مقابله می‌کنند. طبق گفته‌ی لازاروس و فولکمن (۱۹۸۴)، شیوه‌ی ارزیابی رویدادها، روش‌های رفع یا مهار تنیدگی (مقابله) به علاوه بعضی ویژگی‌های شخصیتی، تجربه، تحصیلات، جنس و حمایت‌های اجتماعی می‌تواند رابطه‌ی تنیدگی - بیماری را تعدیل کند. به عبارتی از پیامدهای ناخوشایند تنیدگی، جلوگیری نماید یا آن را کاهش دهد.
(قانونی و غلامحسینی، ۱۳۹۵: ۸۱)

به عبارت دیگر افراد در ارزیابی از رویدادهای تنیدگی‌زا با یکدیگر فرق داشته باشند و معمولاً پس از ارزیابی یک رویداد، شخص تلاش می‌کند تا از یک یا چند روش مقابله‌ای استفاده کند تا در سازگاری با موقعیت‌های دشوار و کاهش اثرات تنیدگی به او کمک نماید. با توجه به گفتمان‌های ارائه‌شده، شخصیت‌ها به چهار روش انفصالی، اجتنابی، شناختی و هیجانی با این با منیع اضطراب، مبارزه می‌کنند.
۳-۱-۳- شیوه‌ی اجتنابی^۱ مقابله با تنیدگی

راهبردهایی که ناهشیارانه برای فاصله گرفتن و اجتناب از منبع اضطراب، اعم از اجتناب در سطح تفکر و انکار وجود عامل تنیدگی‌زا و یا اجتناب در سطح عمل اتخاذ می‌شود. شخصیت‌های رمان «سگ و زمستان بلند» در جریان رمان با اتفاقات و حوادثی مواجه می‌شوند و گاه این شخصیت‌ها در جواب و واکنش نسبت به این وقایع از این شیوه استفاده می‌کنند. همان‌طور که علی، برادر حسین و حوری در بسیاری از موارد هنگام مواجهه شدن با وقایع، اجتناب و فرار از مشکلات را بهترین راه می‌دانند.

- «نه، مگر خل هستم، می‌روم آمریکا، مثل بقیه‌ی آدم‌ها.» (ر.ک: پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۱۸)

- گفتم: «خوب من باید می‌رفتم. تمام کلک‌ها را زدم که بروم. چه کنم، نمی‌شد. خواستم تنها زندگی

کنم نشد، نگذاشتند. حالا دیگر من نمی‌خواهم بروم. باید بمانم، اینجا، اینجا بمانم.» (همان: ۲۴۸)

«- پرسید: خب چرا از راهش نمی‌روی؟ تو مثل آن مرحوم هستی، در اندیشیدن به هر چیز دندان‌هایت را روی هم کلید می‌کنی. چرا بلند نمی‌شوی و با من امریکا نمی‌آیی؟ آنجا آن آزادی که می‌خواهی هست.

- فرار؟ نه؟ همیشه فرار. اینجا چه می‌شود؟ به هر شکلی برخوردیم به آن پشت کنیم و آن را دور بزنیم.

- گفت: چرا دل نمی‌دهی به حرف، من خوبی ترا می‌خواهم. چرا با ما نمی‌آیی امریکا؟» (همان: ۲۴۷)

۳-۲- شیوه‌ی شناختی مقابله یا ایستادگی با تنیدگی

راهبردهایی که هشیارانه برای مقابله‌ی مستقیم با منبع اضطراب و جهت حل مسأله به کار برده می‌شود. تمرکز بر حل مسأله یا مسأله‌مداری، راهبردهای مقابله‌ای است که متمرکز بر درگیر شدن با مشکل به طور سیستماتیک و منظم است که شامل به حساب آوردن دیدگاه‌ها و یا راه‌های مختلف در جهت حل مشکل و برخورد با مسأله است. ارزیابی، تشخیص و طبقه‌بندی روش‌های مقابله با تنیدگی در علوم رفتاری، موضوع‌های جدیدی هستند. مهم‌ترین تلاش‌ها در این زمینه به پژوهش‌های فولکمن و لازاروس برمی‌گردد. (قانونی و غلامحسینی، ۱۳۹۵: ۸۴). آن‌ها مقابله را از اجزای عمده‌ی نظریه تبادلی تنیدگی (فرآیند تعامل فرد و محیط) به حساب آوردند. به طور کلی، مقابله یا درصدد تغییر رابطه‌ی فرد و محیط است، یا درصدد کاهش ناراحتی و پریشانی عاطفی. مقابله به عنوان پاسخ به هیجان تحت تأثیر هوش هیجانی فرد و تلاش برای کنترل و اداره کردن موقعیت‌هایی است که تنش‌زا و خطرناک به نظر می‌رسد. افرادی که هوش هیجانی بالایی دارند، در مقابله از موفقیت بیشتری برخوردارند؛ زیرا این افراد حالات خود را به طور دقیق درک و ارزیابی می‌کنند، می‌دانند که چگونه و چه زمانی احساسات خود را بیان کنند و می‌توانند به طور مؤثر حالات خلقی خود را تنظیم کنند.

«- من می‌گویم آقا حالا که ما قرار است... بخوریم چرا... پلوخور را نخوریم؟

حسین گفت: اصلاً چرا ما گه بخوریم؟

بعد عمویم با احتیاط گفت: یعنی جناب‌عالی می‌فرمایند چه غلطی بکنیم؟

حسین گفت: من می‌گویم گه بخوریم.

عموی کوچک گفت: خوب مگر می‌شود، مگر اصلاً همچین چیزی ممکن است قربان. صد و پنجاه سال است ما بی‌اجازه‌ی آن‌ها نفس نکشیدیم، آن وقت حالا چطور می‌توانیم یکدفعه... عجیب است!» (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۴۹-۵۰)

۳-۳-۳- شیوه‌ی هیجانی مقابله با تنیدگی

راهبردهایی که تحت تأثیر حالت‌های هیجانی اتخاذ می‌شود و با بروز هیجانات مختلف توأم‌اند. شکل ویژه‌ی اصلی اختلال‌های جسمانی، وجود نشانه‌های بیماری جسمانی است که به طور کامل در کارکردهای اجتماعی - شغلی و سایر زمینه‌ها اختلال ایجاد می‌کند. عوامل اجتماعی شامل عوامل محیطی است که شخص را احاطه کرده‌اند و او در زندگی اجتماعی خود با آن‌ها سروکار دارد. موقعیت‌هایی که معمولاً غیر قابل کنترل هستند، مانند مسائل مربوط به معامله و مبادله، از دست دادن کالا و تأخیر، در بروز استرس مؤثرند. (ر.ک: وارد، ۱۳۷۳) بسیاری از مسائل اجتماعی که به استرس می‌انجامند، از زندگی شهری و مدرن سرچشمه می‌گیرند. به طور کلی، تغییراتی که زندگی معمولی را بر هم زنند یا آماده‌ی متلاشی شدن سازند، حوادث زندگی نامیده می‌شود. (ر.ک: ساعتچی، ۱۳۷۰: ۲۶) به نظر هلمز، (۱۹۶۷) تغییرات بسیار ناگهانی زندگی در حقیقت افراد را به شدت گرفتار استرس می‌کند. (ر.ک: قانونی و غلامحسینی، ۱۳۹۵: ۸۶)

به طور کلی، هر کدام از افراد در برابر حوادث و وقایع، نوعی از شیوه‌های هیجانی (خواه مثبت یا منفی) را بروز می‌دهند. هیجان^۱ یعنی «واکنش کلی، شدید و کوتاه‌ارگانیسم به یک موقعیت غیرمنتظره، همراه با یک حالت عاطفی خوشایند یا ناخوشایند». (ر.ک: سلطانی و صادقی، ۱۳۹۱: ۳۳۱) به گفته‌ی روان‌شناسان اجتماعی، «در مواجهه با وضعیت‌های دشوار، انسجام برخی کارها مهم‌تر از آنند که تنها به عقل واگذار شوند. در کارهایی از قبیل: خطر کردن، مرگ عزیزان، پافشاری بر دستیابی به هدف به رغم شکست‌های مکرر، ایجاد رابطه‌ی عاشقانه و تشکیل خانواده، این هیجان‌ها هستند که ما را پیش می‌برند». (ر.ک: قانونی و غلامحسینی، ۱۳۹۵: ۸۱)

۳-۳-۳-۱- افسردگی: حالت روانی ناخوش که با دل‌زدگی، یأس و خستگی‌پذیری مشخص می‌شود و غالباً با یک اضطراب کم و بیش شدید همراه است. (ر.ک: قانونی و غلامحسینی، ۱۳۹۵: ۸۶) به عبارت دیگر حالتی هیجانی است که از طریق غم و اندوه شدید، احساس گناه و بی‌ارزشی، کناره‌گیری از

8. emotion

دیگران، کاهش خواب و نیز فقدان علاقه به فعالیت‌های روزمره مشخص می‌شود. ناامیدی و غمگینی، دو مشخصه‌ی اساسی افسردگی است. شخص، رکود و حشمتاکی احساس می‌کند و نمی‌تواند تصمیمی بگیرد و در نتیجه در احساس بی‌کفایتی و بی‌ارزشی غوطه‌ور می‌شود. (همان)

«یک‌روزی بزرگ‌ترین قدرت روی زمین ما بودیم. از این سر دنیا تا آن سر دنیا زیر پرچم ما بود. ولی خب یواش‌یواش به خاطر یک اتفاقاتی که افتاد، امپراتوری کوچک شد، چرا؟..... چون هیچ حادثه‌ای بدون علت نیست، باید علت را جست‌وجو کرد. ما در حقیقت از پیشرفت تکنیکی بازمانده‌ایم. طی قرن‌ها در خودمان چنبره زده‌ایم، مثل کبک سرمان را زیر برف کرده‌ایم تا حقیقت را نبینیم. در عصر خیش و گاوآهن مانده‌ایم و آن‌ها دارند از حرکت به سوی فضا حرف می‌زنند، چون در آغاز کار، این را آموخته‌اند که باید به یکدیگر احترام بگذارند، که برای اندیشه‌ی هر فرد حرمت قائل باشند. آن‌ها ارباب و رعیت نیستند. آن‌ها انسانند. این چیزی است که ما در اینجا کم داریم؛ اما آن‌ها نیز این را به قیمت ارزان به دست نیاورده‌اند. مبارزه کرده‌اند تا به این مرحله رسیده‌اند.

عموی بزرگم گفت: بالاخره چی می‌خواهی بگویی حسین جان، می‌خواهی بگویی ما اگر زور بزنیم، می‌شویم انگلستان؟

دایی صبری پرید وسط حرف عمویم: تازه تو به یک چیزی توجه نمی‌کنی جانم، آن‌ها این همه اختراعات کردند، ما هیچ‌وقت جز آفتابه اختراعی کردیم؟ این پرویز که تازه آمده می‌گوید اصلاً نمی‌دانید آن‌ها کجا هستند، ما کجاییم، می‌دانی آن‌ها متمدند. (ر.ک: پاریسی‌پور، ۱۳۶۹: ۴۹-۵۳)

۳-۳-۲- خشم^۱ و پرخاشگری^۲: رفتاری که با عمل حمله کردن و به مقابله رفتن مشخص می‌شود و با رفتار امتناع از جنگیدن یا گریختن از مشکلات، متضاد است. (ر.ک:) خشم از هیجان‌های پیچیده‌ی انسان است. ارائه‌ی تعریفی از خشم به طور کامل و جامع، بسیار دشوار است؛ زیرا افراد از نظر زمان و علت خشم و نحوه‌ی واکنش به آن، کاملاً متفاوت هستند. می‌توان گفت که «عصبانیت و خشم، واکنش جنگ یا گریز به وضعیتهایی است که بقا و حیات ما را تهدید می‌کند.» (ر.ک: قانونی و غلامحسینی، ۱۳۹۵: ۸۷).

9. anger
9. aggression

«- علی ابروهایش را درهم کشید: «خب، من نمی‌گویم این کارها بد است؛ ولی تو ایران، اینجا، یک کم عجیب است.» آقا جان با نفرت به من نگاه می‌کرد. ته چشم‌هایش، حس کشتن می‌دیدم. -من، من می‌خواهم بی‌آبرو باشم. از این آبرو خسته شده‌ام، چون دست و پای مرا مثل یک گوسفند در گله بسته است. از اینکه آخرش به سلاخ‌خانه بروم، مهره‌های پشتم می‌لرزد. من می‌خواهم رسوا بشوم. طالب رسوایی هستم.» (ر.ک: پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۲۴۵-۲۴۶)

۳-۳-۳- تفکر امیدوارانه: یکی دیگر از متغیرهایی که در حوادث تنیدگی‌زای زندگی، نقش اساسی ایفا می‌کند، امیدواری است. پژوهشگران، شیوه‌های بسیاری را بررسی کرده‌اند که به وسیله‌ی آن‌ها، افراد با تنیدگی مقابله می‌کنند. این شیوه‌ها شامل پذیرش، مقابله‌ی گرایشی یا اجتنابی، جستجوی اطلاعات و اجتناب از آن، شوخ‌طبعی و معنویت می‌شود. امیدواری، یکی از چنین نیروهایی است که به- صورت انطباقی، مقابله با تنیدگی را نشان می‌دهد. هنگامی که امیدواری وجود دارد، افراد می‌توانند پیامدهای دلخواه معنی‌دار و واقعی را شناسایی کنند و منابع را برای به دست آوردن این پیامدها تحت مهار خود درآورند. (ر.ک: گام و اسنایدر، ۲۰۰۲ به نقل از: خداپناهی و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۸۷) امیدواری، راهبردی است که بیانگر امیدوار بودن و انتظار نتایج خوب و مثبت است.

- درس می‌خوانی، کار می‌کنی، حداقلش این است که دیگر تو صف اتوبوس دعوا نمی‌کنی. با هم- سن‌های خودت معاشر می‌شوی. اینجا تو زود پیر شدی. چرا هیچ دوستی نداری؟ چرا کسی نمی‌آید دیدنت؟ (پارسی‌پور، ۱۳۶۹: ۲۴۵-۲۴۶)

۳-۳-۴- درون‌ریزی: تمایل و اقدام فرد به نگه‌داری مشکل و نگه‌داری نزد خود و پنهان کردن مشکل از دیگران است.

- حسین گفت: من مال اینجایم، این را حس می‌کنم. مال اینجا هستم، اینجا کجاست؟ می‌مانی اینجا می‌پوسی، دلت خوش است که تو یکی از قبرستان‌های مام وطن خاک می‌شوی هه، همین. (همان: ۱۶)

۳-۳-۵- مثبت‌نگری: این نوع نگرش به انسان می‌فهماند که او هم باید نسبت به سایرین و حتی خودش با دیدی مثبت بنگرد؛ خوبی‌های مردم را ببیند و به زبان خودش با آن‌ها تکلم کند. راهبردی که نشان‌دهنده‌ی داشتن نگرش مثبت و نشاط‌انگیز به موقعیت‌های جاری بوده، شامل دیدن جنبه‌ها و ابعاد مثبت و درخشان رویدادها و خود را به صورت فردی خوشبخت و خوش‌شانس دیدن می‌گردد.

- درس می‌خوانی، کار می‌کنی، حدّاقلّش این است که دیگر تو صف اتوبوس دعوا نمی‌کنی. با هم - سن‌های خودت معاشر می‌شوی. اینجا تو زود پیر شدی. چرا هیچ دوستی نداری؟ چرا کسی نمی‌آید دیدنت؟ (همان: ۲۴۵-۲۴۶)

۴- نتیجه‌گیری

داستان یادشده به دلیل ویژگی و ماهیت منحصر به فرد و پیوندهای نزدیک با جامعه و وقایع اجتماعی و سیاسی با روش تحلیل گفتمانی و کشف عناصر سبکی ویژه آن، سنخیت زیادی دارد که می‌توان با تأمل و بازخوانی آن به حوادث مهم و جریان‌ساز سیاسی ایران و بزرگ‌ترین مشکل یا علت‌العلل مشکلات و مسائل در ذهن شخصیت‌های داستان، نوع مناسبات قدرت و نبود آزادی سیاسی، نقد رجال سیاسی یا اندیشه‌های آن‌ها یا تشریح انتقادی یک حادثه‌ی سیاسی، فقر فرهنگی قشر پایین جامعه، احساس مالکیت مردان نسبت به زنان، اعتراض علیه تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌ها، تفاوت‌های جنسیتی زنان و مردان، تعارض‌های میان سنت و تجدد (درباره مذهب، سیاست و قدرت که در کنش‌ها و گفت‌وگوهای داستانی مشاهده می‌شود)، سرگشتگی مردم، سرخوردگی روشن‌فکران، اعتراض به نفوذ خارجی‌ها که نفوذ فرهنگی و اجتماعی را در پی داشته است، پی برد. تحلیلگر گفتمان انتقادی می‌تواند به کمک متون موجود، پرده از صورت ظاهری متون بردارد و توصیفی صحیح، روشن و دقیق از داستان‌ها ارائه دهد.

عناصر زبانی رمان «سگ و زمستان بلند» پارسی‌پور، کارکرد معنایی مشخصی دارند. وقتی واژگان صوری داستان را در مقام قیاس و سنجش بگذاریم، نگرش واقعی متن را خواهیم یافت. اولین نکته‌ی بافت متنی در رمان، گزینش عنوان است. نویسنده، موضع جهان‌بینی خود را در داستان، قبل از شروع معین کرده است. واژه‌ی «سگ» و «زمستان»، هر دو در معنای نمادین به کار رفته‌اند که بلند بودن زمستان به تداوم و توالی شرایط اشاره دارد. «تکرار» از ساده‌ترین روش‌ها برای تثبیت یک مسأله در ذهن مخاطب است که وی بارها و بارها با تکرار واژه‌ی محوری یعنی عدم آزادی، غرب‌زدگی و استبدادستیزی را به مخاطب یادآوری کرده، به عبارتی اعتراضی روشن نسبت به تعامل جامعه با افراد مختلف را ارائه کرده است. دیگر سخن آنکه تکرار چندین باره واژه‌های یادشده، حکایت از میزان اهمیت نقش غرب‌زدگی و از طرفی غرب‌ستیزی دارد.

مقایسه‌ی تعداد فراوان واژگان منفی در برابر واژگان مثبت از سویی می‌تواند ناشی از آشفتگی ذهن نویسنده و از سوی دیگر متأثر از ناهمگونی موجود در جامعه نیز باشد. اما محتوای آن‌ها مبین دو قطب

منفی و مثبت و نیز یک قطب خنثی است. قطب منفی شامل حسین، حوری و... و قطب مثبت شامل علی، دایی صبوری، عموی بزرگ و کوچک و اغلب افراد خانواده است. بهترین نماینده برای قطب خنثی، اکثر مردم شهر است.

روند داستان با این سه قطب و افراد زیرمجموعه‌اش ادامه یافته، راوی اجازه‌ی اظهارنظر به افراد مختلف در هر قطب را داده است. در نتیجه محتوای چنین داستانی را نمی‌توان لزوماً محتوایی مثبت یا منفی دانست؛ بلکه دارای یک تم خاکستری است. در این اثر مابین خیر و شر، خوب و بد، تضاد داستانی ترسیم شده است. نویسنده با وجود تضاد بین شخصیت‌ها، شخصیت‌های مقابل را بابت کارها و اندیشه‌شان بازخواست نکرده است. صدای داستان را می‌توان صدای فعالی نامید؛ زیرا بیشتر جمله‌ها، فعلیه و کنشگر آن یعنی فاعل، معلوم است. غلبه‌ی زمان ماضی بر فعل‌های رمان، بیانگر زاویه‌ی دید نویسنده نسبت به موضوع است. نویسنده با این کاربرد ظاهراً قصد داشته از سویی فضای ذهن و نیز جهان‌بینی خود را از موضوع مورد انتقادش نشان دهد و از سویی دیگر، مخاطبان داستان را هم نسبت به چنین فضایی در وضعیتی نامطمئن قرار دهد. با این شیوه و با استفاده از سبک کاربرد فعل، اعتراض خود را نسبت به موضوع غرب‌زدگی نشان داده است. کاربرد قید، یکی از مهم‌ترین نمایه‌های زبان‌شناختی است که به خوبی مبین میزان و شدت جهان‌بینی است.

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۸۸)، **دانش‌نامه‌ی سیاسی**، چاپ هفدهم، تهران: مروارید.
- آقابخشی، علی و مینو افشاری‌راد (۱۳۷۴)، **فرهنگ علوم سیاسی**، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.
- آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۹۴)، **تحلیل گفتمان انتقادی**، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- آهنگر، عباسعلی و محمد امیرمشهدی (۱۳۹۹)، «تحلیل استعاره‌های بوستان سعدی بر اساس نظریه‌ی آمیزه‌ی مفهومی»، **علم زبان**، س ۷، ش ۱۲: ۱۰۵-۱۵۲.
- افراشی و دیگران (۱۳۹۱)، «بررسی استعاره‌های جهتی در زبان‌های اسپانیایی و فارسی»، **پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی**، ش ۴: ۱-۲۵.

پارسی‌پور، شهرنوش (۱۳۶۹)، **سگ و زمستان بلند**، چاپ دوم، تهران: اسپرک.

- پاینده، حسین (۱۳۹۷)، **نظریه و نقد ادبی (درس‌نامه‌ای میان‌رشته‌ای)**، چاپ اول، تهران: سمت.
- پیروز، غلامرضا و منیره محرابی کالی (۱۳۹۴)، «بررسی معنی شناختی حسن تعبیرات مرتبط با مرگ در غزلیات حافظ»، **ادب پژوهی**، شماره‌ی ۳۳: ۸۱-۱۰۳.
- جمشیدی، محمدحسین و ابراهیم ایران‌نژاد (۱۳۹۰)، «چالش غرب‌گرایی و بازگشت به خویشتن در اندیشه‌ی جلال آل‌احمد»، **فصل‌نامه‌ی مطالعات ملی**، س ۱۲، ش ۲: ۵۶-۸۲.
- خداپناهی، محمدکریم و دیگران (۱۳۸۹)، «روابط ساختاری بین حمایت اجتماعی و امیدواری در بیماران مبتلا به سرطان»، **مجله‌ی روان‌شناسی**، س ۴، ش ۳: ۲۸۴-۲۹۸.
- درپر، مریم (۱۳۹۲)، «بررسی ویژگی‌های سبکی داستان کوتاه جشن فرخنده از جلال آل‌احمد با رویکرد سبک‌شناسی انتقادی»، **فصل‌نامه‌ی جستارهای زبانی**، ش ۱: ۳۹-۶۴.
- رزمجو، آیت‌الله و لیلا بلوج (۱۳۹۱)، «ترجیح دانشجویان ایرانی نسبت به کاربرد خوش‌گویی در زبان فارسی با استفاده از روش دلفی با در نظر گرفتن متغیرهای زیستی، اجتماعی، فرهنگی و تحصیلی»، **زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان**، سال ۴، شماره ۱، ۱۰۱-۱۳۴.
- رضایی، رضا (۱۴۰۰)، تحلیل کارکردهای گسست‌گفتمانی در رمان نگران نباش اثر مهسا محب‌علی؛ رویکردی نشانه‌معناشناختی به تحلیل گفتمان ادبی، **روایت‌شناسی**، سال ۵، ش ۱۰: ۳۱۱-۳۴۳.
- ساعتچی، محمود (۱۳۷۰)، **روان‌شناسی در کار، سازمان مدیریت، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی**.
- سلطانی، منظر و طاهره صادقی (۱۳۹۱)، «تصویرپردازی عاطفی (خشم و ترس در بوستان سعدی)»، **فصل‌نامه‌ی تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)**، س ۵، ش ۱ (۱۵): ۳۲۹-۳۵۰.
- عکاشه، محمود (۲۰۰۵)، **لغة الخطاب السیاسی دراسه لغویه تطبیقیه فی ضوء نظریه الاتصال**، مصر: دار النشر للجامعات.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹)، **تحلیل انتقادی گفتمان**، ترجمه‌ی فاطمه شایسته پیران و دیگران، چاپ اول، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ای.
- فتوحی رود معجنی، محمود (۱۳۹۰)، **سبک‌شناسی؛ نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها**، تهران: سخن.

- قاسم‌زاده، حبیب‌الله (۱۳۷۸)، **استعاره و شناخت**، تهران: فرهنگان.
- قانونی، حمیدرضا و پروین غلامحسینی (۱۳۹۵)، «تئیدگی و راه‌کارهای مقابله با آن و تحلیل آن در رمان سووشون سیمین دانشور»، **دوفصل‌نامه‌ی مطالعات داستانی**، س ۴، ش ۱: ۷۷-۹۲.
- (۱۳۹۶)، «ادیات عامه (ضرب‌المثل‌ها و کنایات) و بازتاب آن در رمان‌های جلال آل احمد»، **مطالعات زبانی و بلاغی**، س ۸، ش ۱۵: ۱۱۷-۱۴۰.
- میرفخرایی، تژا (۱۳۸۳)، **فرآیند تحلیل گفتمان**، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- میرعابدینی، حسن (۱۳۷۷)، **صد سال داستان‌نویسی ایران**، چاپ پنجم، تهران: چشمه.
- نسفی السمرقندی، نجم‌الدین (۱۳۷۹)، **العقائد النفسیه**، شرح سعدالدین التفتازانی، حقه و قدم له طه عبدالرؤف سعد، المکتبه الازهریه للتراث.
- وارد، جین کران ول (۱۳۷۳)، **غلبه بر استرس**، ترجمه‌ی بابک مهر آیین، مشهد: جاودان خرد.
- هجویری، علی‌بن عثمان (۱۳۸۳)، **کشف المحجوب**، تصحیح محمود عابدی، تهران: اطلاعات.
- یارمحمدی، لطف‌الله (۱۳۹۳)، **گفتمان‌شناسی رایج و انتقادی**، چاپ سوم، تهران: هرمس.
- یگانه، فاطمه و آریتا افراشی (۱۳۹۵)، **استعاره‌های جهتی در قرآن با رویکرد شناختی، جستارهای زبانی**، ش ۵: ۱۹۳-۲۱۶.

Kovecses, Z (2002), "Metaphor. A practical infroduction". Oxford. Oxford university press.

Knowles, Murray & Rosamand Moon (2005). "Introducing Metephor". London and New York: Routledge.

Lakoff, G and M. Johnson (1980), *Metaphors We live by*. Chicago: The university of Chicago press.

Lakoff, G and M. Turner (1980), *More than cool reason: A Field guide to poetic metaphor*, Chicago: The university of Chicago press.

Nubiola, J. (2000), "El valor cognitive de las Metaphoras. Pamplona". P. perez- ILzarbay R. Lazaro. Eds. *Verdad bibny belleza. Cuandolos filosofos hablan de los valires*, Cuadernos de Anuario Filosofico, No.103.

Ortiz Diaz Guerra, M.J. (2009). *La Metaphora visual Incorporada: Aplicacion de la Teoria Integrada de la Metaphora primaria a un corpus*



a un corpus Audiovisual. Phd. Dissertation. Alicante: Universidad de Alicante. Departamenti de Comunicacion y Psicologia Social.

Discourse Analysis of Double Illusion (Westernization) and Urbanism and Ways to Deal with It in Parsipour's Novel "Dogs and Long Winter" (Based on Norman Fairclough's Critical Approach)

Parvin Gholamhosseini¹ 

Dr. Parasto Karimi² 

Dr. Hamidreza Ghanooni³

Dr. Jahangir Safari⁴

DOI: 10.22080/RJLS.2022.23630.1305

Abstract

Influenced by European literature, constitutionalist intellectuals began to critique past literature in a revolutionary way; moreover, in order to establish "literary democracy," they called for literature that would serve to awaken people and bring about political change. Confrontation with Europe is the main cultural issue in the constitutional period. The attitude of the traditional Iranian society towards the European civilization caused the intellectual awakening of the intellectuals and the adoption of a new attitude towards politics and culture. Fascination with Western civilization and uncritical treatment of its effects made the humiliation of Iran's cultural heritage seem like a kind of modernism. With the arrival of Western culture in Iran, some believed that moving towards Western models could elevate Iranian society and return it to its former greatness. Imitating the West, they made reforms (Westernization) because they believed the prosperity of Iranian society could result from a comprehensive imitation of the West, so they tried to follow the example of the West in form and content (Westernization). But the third group, by emphasizing the system of indigenous values, Islamic-Iranian culture, etc., found a principled solution to achieve progress. In this study, we have tried to identify the discourse of "westernization" in the novel "Dog and Long Winter" by Shahrnush Parsipur, with political, social and ideological issues, and to explain the production of each discourse. Also, the complex structure of textual production, linguistic features and metalanguage effective in creating this

¹ PhD student, Department of Persian Language and Literature (Pure), Shahrekord University, Shahrekord, Iran.

² Corresponding author. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Shahrekord University, Shahrekord, Iran. Email: parvin2016gh@gmail.com.

³ Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Payame Noor University of Tehran, Iran.

⁴ Department of Persian Language and Literature, Shahrekord University, Shahrekord, Iran.

work have been examined based on the method of Fairclough's critical discourse analysis.

Keywords: Discourse Analysis, Norman Fairclough's Critical Approach, Westernization Discourse, Novel, Shahrnush Parsipur, Dogs and Long Winter.

Extended Abstract

Introduction

Critical discourse analysis is an interdisciplinary approach to the study of discourse that examines language as a form of social function and emphasizes how social and political power is reproduced through text and dialogue. Discourse or Discourse Analysis or word analysis is a subfield of linguistics that refers to studies that analyze written, spoken, or sign language or any other semiotic phenomena. The subject of discourse analysis (quotation, written text, and speech) is defined in the form of coherent strings of a number of sentences, propositions, phrases, speeches, and debates. Linguistics is somewhat close to this field; the difference is that in discourse analysis, instead of text structure, we seek to discover the socio-psychological characteristics of the individual / individuals. Discourse analysis is used in various fields of humanities and social sciences including linguistics, educational sciences, sociology, anthropology, social work, cognitive psychology, social psychology, regional studies, cultural studies, international relations, human geography, communication studies, Bible studies and translation studies. Assumptions have their own field of analysis and method (see: Fairclough, 1379: 8).

Experts such as Norman Fairclough have played an important role in introducing and developing critical discourse analysis as a new trend in textual analysis. In his view, based on the analysis of discourse, we are faced with two textual and hypertextual frameworks; the first part has a stylistic, syntactic-semantic nature and the second part has a socio-political and cultural nature. In this method, in addition to the lexical and syntactic elements that make up the sentence, we also deal with the contextual elements of cultural, social and political status. In his view, the text primarily has a generality on which it depends. Inside the text, there is a set of elements that, in addition to being related to each other, form a whole called discourse. Hence, the text or discourse relies on a set of external factors. These factors are effective in both the textual production process

and the text interpretation process. A text, in addition to the context and process of interpreting the text, is influenced by social and political conditions in which the text is produced or interpreted. Socialism and attention to social and political problems are the characteristics of Iranian fiction. These stories place the author's worldview and attitude in their multi-layered and underlying contexts. Therefore, it can be argued that the capacity of the story in terms of appropriateness to the analysis of discourse is such that stories can be considered as part of the discourse of the author's time and the mirror of his society; According to Fairclough, critical analysis is the study of linguistic phenomena and the application of discourse to ideological processes in discourse, relations between language, ideology, ideologically charged presuppositions in discourse, social reproduction of the ideology of power, domination and inequality in language and inequality in language together with the background knowledge of the actors' aims at its study (Ibid: 12).

One of the issues that Iranian intellectuals have been dealing with in the last century has been how to deal with the West on the one hand and the causes of the country's backwardness on the other. The intellectuals of the last century in Iran have shown different reactions after getting acquainted with Western culture and entering Iran. Some believe that moving towards Western models can lead Iranian society to growth and excellence and return it to its former greatness. So looking to the West, they made reforms (Westernization), a group that saw the progress and prosperity of Iranian society in a comprehensive imitation of the West. Thus, this group tried to move towards Western patterns (Westernization) both in form and content. But the third group, with emphasis on the system of indigenous values, Islamic-Iranian culture, etc., found a principled solution to achieve happiness and progress (see: Jamshidi, 1390: 58). Other critics, such as Vosoughi, Momeni, Assyria, and Adamit, argue that revolt against the superiority of Western culture has often led to the unreasonable denial of valuable achievements; furthermore, the preservation of national culture has become an excuse for the spread of rural ideology and Eastern irrationality. Indeed, if the first reaction of the "constitutional period" to the new Western civilization was as fascinating as possible, then the second reaction (of the 1970s) was a refusal to accept it with hostile language. In both cases, the West was never seen as a new epistemological paradigm,

showing the way out of the past and having its own rules and logic, but as a focal point for the complicity of the hidden forces, thanks to its material capabilities. He was encroaching on our world, destroying our customs, and gradually destroying our virtues by dragging us into political and cultural slavery”(Mir Abedini, 1998: 1205).

Research Methodology

In the present study, a descriptive-analytical method is used to study one of the dominant discourses of socio-political novels related to the 1350s (Westernization discourse) based on Shahrnush Parsipur's novel "Dog and Long Winter" and according to the critical discourse analysis by Norman Fairclough). This way, with the help of linguistic tools, the underlying layers of meanings of this novel can be revealed according to factors such as historical context, social, political processes, etc. The method of analysis is that first, by processing different layers of works (lexical layer, sociological factors and contextual context), the dominant discourses with ideological burden (in the field of Westernization) are selected. Discourses based on Norman Fairclough's theory are described in three levels (in terms of choosing the type of words from the existing meanings, lexical companionship relationships, the use of specific names, and in general the abstract analysis of the text that sometimes includes the author's ideology). Interpretations (attention to the intertextual aspect) and explanations are analyzed.

Research Findings

In Fairclough's view, language is a part of society and a conditional process to other non-linguistic parts of society. He tries to "explain the contracts" that are the result of power relations and disputes over them. This critical approach is based on the principle that there is a connection between minor events and large structures (see: Fairclough, 1379: 27). In the discourse study of any text, the dominant discourse of production position, time and place of production, audience, type of communication between the speaker or author of the text and the chain of intertextual relations are examined. The social language of the text and the institutions on which the text is based are discovered and revealed. In the research on discourse, understanding the situational context of the text, identifying the actors or performers of the textual processes, and understanding the emphasis of the text on its lexical analysis are of great importance. By such

an analysis, a more complete understanding of each text can be reached by understanding the social factors that shape it. In this way, with the help of linguistic tools, the underlying layers of the meanings of fictional texts can be revealed according to factors such as historical context, social, political processes, etc.

Conclusion

Due to its unique feature and nature and close ties with society and social and political events, the story is very similar to the method of discourse analysis and the discovery of its special stylistic elements; By contemplating and re-reading it, one can refer to important and current events in Iran and the biggest problem or causes of problems and issues in the minds of the characters, the type of power relations and lack of political freedom, critique of politicians or their ideas or critical description of a political event. Culture of the lower strata of society, men's sense of ownership over women, protest against discrimination and injustice, Gender differences between men and women, conflicts between tradition and modernity (about religion, politics, power seen in fictional actions and conversations), confusion of people, intellectual frustration, protest against foreign influence that has led to cultural and social influence win. The critical discourse analyst can use the available texts to unveil the appearance of the texts and provide a correct, clear and accurate description of the stories. The linguistic elements of Parsipour's novel "Dog and Long Winter" have a certain semantic function. When we put the formal words of the story in the position of analogy and measurement, we will find the real attitude of the text. The first point of textual context in the novel is the choice of title. The author has set his worldview position in the story before beginning. The words "dog" and "winter" are both used in a symbolic sense, meaning that the length of winter refers to the continuity and sequence of conditions. "Repetition" is one of the simplest ways to fix an issue in the mind of the audience that he has repeatedly reminded the audience of the central word, i.e. lack of freedom, westernization, anti-authoritarianism; in other words, he has presented a clear objection to the interaction of society with different people; repeating the above words several times indicates the importance of the role of Westernization and on the other hand anti-Westernization.

Comparing a large number of negative words with positive words can be, on the one hand, due to the confusion of the writer's mind and is, on the other hand, also affected by the heterogeneity in society. But their content indicates two negative and positive poles as well as a neutral pole. The negative pole includes Hussein, Houri, etc., and the positive pole includes Ali, Uncle Sabouri, big and young uncles, and most of the family members. Most people in the city are the best representatives for the neutral pole.

The story continues with these three poles and their subordinates, and the narrator has allowed different people to comment on each pole, so the content of such a story cannot necessarily be considered positive or negative; it has a gray theme. In this work, a fictional contrast between good and evil, good and bad is depicted. Despite the contradictions between the characters, the author has not held the other characters accountable for their actions and thoughts. The sound of the story can be called an active voice. "Because most of the sentences are present and its actor, i.e. the subject, is known." The predominance of past tense over the novel's verbs indicates the author's perspective on the subject. With this application, the author apparently intended to show what goes on in his mind as well as his worldview of the subject under criticism; On the other hand, he wanted to put the audience of the story in an uncertain situation in relation to such an atmosphere. This way, and using the verb usage style, he has shown his opposition to the issue of westernization. The presence of the present tense and prepositions in the text indicates the degree of realism. The most common use of verbs is news. The choice of this aspect certainly contains the author's specific attitude. It is as if the author (Parsipour) has shown his close relationship with the mentioned experience by using a structural type of report. The style and structure of the sentences used has a narrative and accelerated structure because the sentences are short. This trend exists throughout the story. His purpose in such an application was to accelerate his thought. The use of adverbs is one of the most important linguistic indicators, which is a good indication of the extent and intensity of worldview. Therefore, it is very important to pay attention to the choice of the form of the adverbs and also the content that has been stated for them. It is as if the author's goal is to show the level of

appearance of the people and the intensity with which he has criticized it this way.

References

- Ashuri, Dariush (1388), Political Encyclopedia, 17th edition, Tehran: Marwarid.
- Aghabakhshi, Ali and Afsharirad, Mino (1374), Political Science Culture, Tehran: Iran Scientific Information and Documents Center.
- Aghagolzadeh, Ferdous (2014), critical discourse analysis, third edition, Tehran: Scientific and Cultural Publications.
- Ahangar, Abbas Ali, Amirmashhadi, Mohammad (2019), "Analysis of Bostan Saadi metaphors based on conceptual mixture theory", Science of Language, Year 7, Number 12, pp. 105-152.
- Afrashi, Azita, Moghimizadeh, Mohammad Mahdi (2013), "Conceptual metaphors in the domain of shame with reference to evidence from classical Persian poetry", Linguistics, Volume 5, Number 2, pp. 1-20.
- Afrashi et al. (2011), "Investigation of directional metaphors in Spanish and Persian languages", Comparative Language and Literature Research, Vol. 4, pp. 1-25.
- Parsipur, Shahrnush (1369), Dog and Long Winter, second edition, Tehran: Spark.
- Payandeh, Hossein (2017), Theory and Literary Criticism (an interdisciplinary textbook), first edition, Tehran: Samt.
- Jamshidi, Mohammad Hossein and Ebrahim Irannejad (2013), "The Challenge of Westernization and Returning to Self in Jalal Al-Ahmad's Thought", National Studies Quarterly, 46, Year 12, Number 2, pp. 56-82.
- Draper, Maryam (2012), "Investigation of the stylistic characteristics of the short story of Jalal Al-Ahmad's "Festival Celebration" with the approach of critical stylistics", Linguistic Quest Quarterly, No. 1, pp. 39-64.
- Saatchi, Mahmoud (1370), Psychology at Work, Management Organization, Tehran: Government Management Training Center.
- Soltani, Manzar and Tahereh Sadeghi (2012), "Emotional depiction (anger and fear in Saadi Bostan)", specialized quarterly of Persian

- poetry and prose stylistics (Bahar Adeb), fifth year, first issue, serial number 15, pp. 329-350.
- Sarmi, Mahmoud and others (1400), "The influence of modernism on the metaphorical systems of the novel Symphony of the Dead", Razi University fiction literature research journal, 10th volume, number 1, pp. 67-85.
 - Akasheh, Mahmoud (2005), Al-Khattab al-Siyasi, a study of applied linguistics in the light of communication theory, Egypt: Dar al-Nashr Lal Jamiat.
 - Fairclough, Norman (1379), Critical Analysis of Discourse, translated by Fatima Shaisteh Piran and others, first edition, Tehran: Center for Media Studies and Research.
 - Fatuhi Roud Majani, Mahmoud (2010), stylistics; Theories, approaches and methods, Tehran: Sokhn.
 - Qasimzadeh, Habibullah (1378), Metaphor and Knowledge, Tehran: Farhangian.
 - Ghanooni, Hamidreza and Parvin Gholamhosseini (2015), "Tension" and the strategies to deal with it and its analysis in the novel "Suvshun Simin Daneshvar", Fiction Studies bi-quarterly, 4th year, 1st issue, pp. 77-92.
 - --- (2016), "Public literature (proverbs and allusions) and its reflection in Jalal Al Ahmad's novels", Linguistic and Rhetorical Studies, Year 8, Number 15, pp. 117-140.
 - Golman, Daniel (1383), emotional intelligence, translated by Nasreen Parsa, Tehran: Rushd.
 - Mirfakhrai, Teja (1383), discourse analysis process, Tehran: Center for Media Studies and Research.
 - Mira Abdini, Hassan (1377), 100 years of Iran's story writing, fifth edition, Tehran: Cheshme.
 - Nasfi al-Smarqandi, Najm al-Din (1379), al-Aqeed al-Nafsiyyah, Sharh Saad al-Din al-Taftazani, Haqqa and Qadm La Taha Abd al-Rauf Saad, al-Maktab al-Azhariyyah Laltrath.
 - Ward, Jane Cranwell (1373), overcoming stress, translated by Babak Mehr Ayin, Mashhad: Javadan Khord.
 - Hajwayri, Ali bin Othman (1383). Kashf al-Mahjoob, corrected by Mahmoud Abedi, Tehran: Information.

- Yarmohammadi, Lotfollah (2013), popular and critical discourse analysis, third edition, Tehran: Hermes.
- Yeganeh, Fatemeh, Afrashi, Azita (2015), Directional metaphors in the Qur'an with a cognitive approach, Linguistic Studies, Vol. 5, pp. 193-216
- Kovecses, Z (2002), "Metaphor. A practical infroduction". Oxford. Oxford university press.
- Kovecses, Z (2010), "Metaphor and Emotion". Language Culture and Body in Human Feeling. Cambridge: Cambridge university press.
- Knowles, Murray & Rosamand Moon (2005). "Introducing Metephor". London and New York: Routledge.
- Lakoff, G and M. Johnson (1980), Metaphors We live by. Chicago: The university of Chicago press.
- Lakoff, G and M. Turner(1980), More than cool reason: A Field guide to poetic metaphor, Chicago: The university of Chicago press.
- Nubiola, J. (2000), "El valor cognitive de las Metaphoras. Pamplona". P. perez- ILzarbay R. Lazaro. Eds. Verdad bibny belleza. Cuandolos filosofos hablan de los valires, Cuadernos de Anuario Filosofico, No.103.